

تبیین، تحلیل و تشریح انقلاب ۵۷

از مرحله پروسه تکوین آن توسط رژیم کودتایی و مستبد پهلوی تا مرحله شکست آن توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

در سال‌های اوایل انقلاب ۵۷ روزی خبرنگار خارجی از مهندس مهدی بازرگان (رئیس دولت موقت) پرسید: «رهبری این انقلاب کیست؟ او در پاسخ به خبرنگار گفت: انقلاب ۵۷ دو تا رهبر دارد، رهبر اول شاه هست، رهبر دوم خمینی». حال در چارچوب این تعریف مهندس بازرگان می‌خواهیم پروسه تکوین انقلاب ۵۷ بر پایه دو دلیل مشخص تبیین و تحلیل بکنیم.

دلیل اول «ناتوانی اقتصادی و فقر فراگیر اعماق جامعه ایران بود» زیرا اکثر کنش‌گران اردوگاه عظیم کار و زحمت جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، اعم از کارگران و زحمت‌کشان و حاشیه‌نشین‌های گسترده شهرهای ایران، به‌علت شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی در دهه ۴۰ و ۵۰ (از سال ۴۲ تا سال ۵۷ به مدت ۱۵ سال) از روستاها به‌علت فقر و بیکاری برای دستیابی به کار به حاشیه شهرها مراجعه کردند، که به‌علت ناتوانی بورژوازی نو رسیده صنعتی در جذب نیروهای روستایی، این نیروهای مهاجر در حاشیه شهرها به‌صورت محلات حلبی‌آبادها یا گودنشین‌های حاشیه شهرها به‌شدت محروم، نیروهای بیکار و فاقد ابتدایی‌ترین امکانات برای زندگی بودند و تنها تأثیری که بر نیروی کار شهری یا کارگران تولیدی و خدماتی داشتند،

۲

☀️ ۹۹ دموکراسی و آزادی

☀️ سر مقاله - سوریه در مرحله جدید خاورمیانه به کجا می‌رود؟

☀️ ۳۳ عاشورا و مکتب حسین

☀️ سخن روز - بحران پولی، مالی، اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

☀️ ۲۰ تفسیر سوره شوری

☀️ ۳ تیتراول - در حاشیه گفتگوی آبراهامیان در رابطه با

☀️ فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه ۲۱

بالا بردن رقابت نیروی کار و پایین آوردن دستمزد کارگران، سود بیشتر برای بورژوازی صنعتی و خدماتی بودند» بخش دیگر از جمعیت ایران که بخش عظیمی هم بودند، «همچنان در روستاها باقی مانده بودند که به علت شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی عموماً فاقد برق، آب آشامیدنی سالم و درمانگاه بودند و امکان زندگی در روستاها برای آنها بسیار سخت بود.»

در سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ «اقتصاد کشور کاملاً متکی بر واردات شده بود» ثروت مردم ایران به غارت رفته بود و در ازای آن تنها طبقه‌ای کوچک از حاکمان مرفه و وابسته به دربار برخوردار از این غارت شده بودند و کشاورزی ایران را نابود کرده بودند. فقر و نابرابری و عقب ماندگی در روستاها و اکثر شهرها بیداد می‌کرد. اغلب مردم از حداقل امکانات زیستی بی بهره بودند. اقدامات عمرانی بسیار اندک و در حد کفاف چند شهر بزرگ بود. بخش اعظم کشور از زیرساخت‌های جاده، سد، نیروگاه، آب و برق و سایر امکانات رفاهی کاملاً محروم بودند. صنعت ملی پا نگرفته بود و تحقیر و خودکم‌بینی و احساس نیازمندی به خارج بر پایه صنایع مونتاژ بود. تعداد و کیفیت کارگاه‌ها پایین و نازل بودند.

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی با هزینه چندین میلیون دلار و صدها میهمان خارجی با چادرهای مخصوص سلطنتی بافت خارج و لباس‌ها و جواهرات و غذاهایی که مستقیماً از پاریس و دیگر شهرهای اروپا وارد می‌شدند. حتی آشپزها و خدمتکاران مخصوص اروپایی برای پذیرایی از سلاطین و مقامات که در

این ریخت و پاش سلطنتی حضور داشتند، از کشورهای اروپایی استخدام شده بودند. با وجود اینکه رژیم کودتایی پهلوی از طریق فروش نفت درآمد قابل توجهی داشت، اما این درآمدها به هیچ شکل برای توده‌های کارگر و زحمتکش و روستاییان خرج نمی‌شد. بخشی از این درآمدها مستقیماً خرج خانواده پهلوی و فامیل آنها می‌شد. بخش دیگر صرف تسلیحات نظامی می‌گردید و یا صرف خرید کالاهای مصرفی می‌شد. علی‌هذا این همه باعث گردید که «اقتصاد ایران تک محصولی بشود.»

دلیل دوم - مؤلفه سیاسی انباشته شده‌ای بود که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با خفقان بسیار شدیدی بر جامعه ایران برقرار شده بود.

پس از ۲۸ مرداد ۳۲ نخستین ابزاری که رژیم کودتایی شاه در جهت سرکوب جامعه سیاسی کشور ایران ایجاد کرد، دستگاه مخوف ساواک بود و در سال ۱۳۵۵ با تشکیل حزب دست‌ساز رستاخیز، دیگر نهادهای سیاسی تحت رهبری ملی‌گراها و دیگر گروه‌های اجتماعی و نویسندگان، روشنفکران و دانشجویان وسیعاً سرکوب شدند. طبقه متوسط شهری که به دلیل پروسه توسعه یافتگی سرمایه‌داری وابسته در کشور ایران رشد کرده بودند، با سد بزرگی از استبداد و سرکوب و اختناق روبه‌رو شده بودند. مع‌الوصف، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (به جز بخش بورژوازی و لایه خرده بورژوازی مرفه) ناراضی از حکومت بودند که این همه باعث شد «پتانسیل انفجار نارضایتی‌های مردم علیه دستگاه‌های سرکوب در آنها انباشته شود.»

یادمان باشد که در جامعه سرمایه‌داری پیوسته

و علی‌الدوام دیالکتیک شرایط عینی و ذهنی وجود دارد، مع‌هذا، در سال‌های ۵۶ و ۵۷ فقر گسترده در اعماق جامعه بزرگ ایران توانست به‌عنوان شرایط عینی انقلاب ۵۷ مادیت پیدا کند. همچنین نارضایتی‌های گسترده جامعه سیاسی ایران اعم از روشنفکران، دانشجویان، معلمان، نویسندگان و دیگر گروه‌های اجتماعی ایران، بزرگ‌ترین بستر جهت شرایط ذهنی انقلاب ۵۷ بود. در سال ۵۷ اگر چه رهبری و سازماندهی برای گروه‌های جامعه سیاسی ایران وجود نداشت، ولی شرایط عینی و شرایط ذهنی (یا نارضایتی‌های سیاسی جامعه سیاسی ایران) فراهم بود. لهذا، به همین دلیل بود که در مقطع انقلاب ۵۷ «مطالبه نان و آزادی به هم گره خورده بود».

به بیان دیگر «شورش نان و آزادی در کنار هم بر علیه رژیم کودتایی و مستبد پهلوی عمل می‌کردند» بنابراین در چنین شرایطی بود که «در خلأ رهبری و سازماندهی کنش‌گران جنبش و خیزش عظیم انقلابی ۵۷ خمینی و حواریون ارتجاعی‌اش توانستند رهبری این خیزش عظیم توده‌ای را در دست بگیرند». شعار پوپولیستی «استقلال، آزادی و حکومت اسلامی» که توسط خمینی و حواریونش مطرح شد، بر پایه گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی بود که خمینی توانست عکس خود را توسط کنش‌گران جنبش عظیم توده‌ای در سطح ماه قرار بدهد و با این شعار خمینی هژمونی‌اش بر جنبش عظیم انقلابی و توده‌ای سال ۵۷ تثبیت کند.

لذا از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در تحلیل نهایی «انقلاب بهمن ماه

۵۷ برای تغییر سیاسی از پایین رخ داد، ولی جریان ارتجاعی با رهبری خمینی و گفتمان استبدادساز ولایت فقیه توانستند آن انقلاب از اساس منحرف کنند». در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که:

۱ - موتور اصلی انقلاب ۵۷ از «درون و از پایین جامعه ایران تکوین پیدا کرد نه از بیرون از جامعه ایران» و این تحلیل غلط است که «موتور انقلاب ۵۷ سیاست حقوق بشر دولت کارتر بود که بعد از دولت نیکسون و فوراً پس از فجایع ضد انسانی آمریکا در ویتنام و شرق آسیا توانست وارد کاخ سفید بشود». جیمی کارتر آن چنانکه در جریان مناظرات بین کاندیدهای جمهور خواهان و حزب دموکرات (به‌عنوان نماینده حزب دموکرات) قول داد، در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، «بر حقوق بشر به‌صورت یک ضرورت در سیاست خارجی آمریکا در کشورهای استبدادی و دیکتاتوری عمل خواهد کرد». لذا به همین دلیل پس از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و استقرار دولت‌اش در سفر به ایران در اول ژانویه ۱۹۷۸ (۱۱ دی‌ماه ۱۳۵۶) در جشن سال نو میلادی به میزبانی شاه خطاب به او گفت: «ایران تحت رهبری با عظمت شاه جزیره ثبات در یکی از پر آشوب‌ترین مناطق جهان است. این امر مرهون شما اعلیحضرت و رهبری شما و احترام و ستایش عشقی است که مردم ایران نسبت به شما دارند». البته این به ظاهر بود، چراکه از همان زمان سایروس ونس وزیر امور خارجه دولت کارتر، سیاست حقوق بشر دولت کارتر را در کشور ایران دنبال کرد. لذا در همین رابطه بود که در اولین سفر به ایران، از شاه خواست که به اجرای حقوق بشر

یادمان باشد که در همان زمان‌ها، سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۷۷ (آذر سال ۱۳۵۵) در رابطه با وضعیت زندان‌های سیاسی در ایران گزارشی داده بود. مطابق این گزارش بین ۲۵ تا ۱۰۰ هزار نفر به‌خاطر دلایل سیاسی در ایران زندانی شده‌اند. همچنین ساواک (پلیس مخفی ایران) به‌هنگام بازجویی آنان را زیر شکنجه مداوم قرار می‌دهند، البته سرکوب مخالفان سیاسی در ایران به عهده ساواک است که با بی‌رحمی شدید انجام می‌گیرد. ساواک یا پلیس مخفی دارای یک سیستم خبرچینی است که مأموران آن در تمام سطوح جامعه ایران نفوذ دارند و بنا به گفته مسافرانی که از ایران آمده‌اند، و هم چنین تأکید مخالفان حکومت ایران در خارج از کشور ساواک فضایی آمیخته از رعب، وحشت ایجاد کرده است. فعالیت ساواک در خارج از مرزهای ایران در تمام کشورهای که اجتماعات ایرانی در آن قابل ملاحظه است گسترش دارد. از آغاز سال ۱۹۷۲ تاکنون دادگاه‌های نظامی ایران ۳۰۰ زندانی سیاسی به مرگ محکوم ساخته و تنها در دو ماه سال ۱۹۷۶ رژیم ایران اسامی ۲۲ زندانی سیاسی را اعلام کرده است. ساواک قبل از وارد کردن اتهام و انجام محاکمه مظنونین سیاسی را برای دوره طولانی در زندان‌های مجرد نگه‌می‌دارد، که گاه با شکنجه مداوم گاه منجر به مرگ می‌شود. همچنین در اعدام‌های سریع، اعلامیه حقوق بشر را نقض می‌می‌کند. ساواک با تکنیک‌های مثل شلاق زدن، شوک الکتریکی، کشیدن ناخن انگشتان دست و پا، تجاوز به عنف و شکنجه آلت تناسلی مظنونین سیاسی را شکنجه می‌کند.

در همین ایام بود که شاه در مصاحبه با روزنامه لوموند در باره ادعاهای شکنجه اظهار داشت: «چرا ما نباید از روش‌هایی که شما اروپاییان به کار می‌برید، استفاده کنیم. ما روش‌های پیشرفته شکنجه را از شما یاد گرفته‌ایم. شما برای بیرون کشیدن حقیقت از روش‌های روانی استفاده می‌کنید ما هم همین کار می‌کنیم». این اعلامیه و گزارش سازمان عفو بین‌المللی در سال ۱۹۷۷ باعث گردید که نظام شاه در کشور ایران به‌عنوان یکی از نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری در سطح جهان مطرح گردد. پرپیداست که با ورود جیمی کارتر به کاخ سفید و با توجه به وعده اجرای حقوق بشر در مناظره انتخاباتی‌اش، این امر باعث گردید که دولت جیمی کارتر نخستین کشوری که برای اجرای حقوق بشر در دستور خود قرار دهد، کشور ایران باشد. لذا بدین ترتیب بود که شاه را وادار کردند به اجرای حقوق بشر در ایران. البته بین مهره‌های تصمیم گیرنده در دولت جیمی کارتر در این رابطه وحدت و یک پارچگی نبود، چراکه در خصوص مکانیزم اجرای حقوق بشر بین سایرونس وزیر امور خارجه آمریکا با برژنسکی، تضاد وجود داشته.

به هر حال هدف مشترک هر سه آنها اجرای اعلامیه حقوق بشر توسط شاه در کشور ایران بود. طبیعی است که با اجرای برنامه جیمی کارتر در کشور ایران، شاه مجبور شد با فشار آوردن بر ساواک شکنجه‌های علنی در زندان‌های رژیم برداشته شود. و «همین امر باعث گردید که ترس مردم ایران از ساواک و زندان‌های رژیم فرو بریزد و با آن هزینه مبارزه برای توده‌های مردم ایران کاهش پیدا کند». البته، در سال ۵۷ با اعتلای خیزش توده‌ای و

فراگیر مردم ایران و متزلزل شدن نظام پهلوی در کشور ایران، دولت کارتر از برنامه حقوق بشر قبلی خود عقب‌نشینی کرد و «دست شاه را در اجرای سیاست سرکوب فراگیر نظامی کنش‌گران خیزش و جنبش ۵۷ آزاد گذاشت.»

باری، در ادامه این برنامه جدید دولت جیمی کارتر بود که شاه و ارتش او دو هفته از عمر دولت شریف امامی نگذشته بود که «در تهران در روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله کنش‌گران اعتراضی را کشتار کردند». آن چنانکه سایرونس پرام خبرنگار خارجی در مورد کشتار ۱۷ شهریور می‌نویسد: «ابتدا خاک آره آغشته به بنزین را آتش زدند، آنگاه آتش مسلسل‌ها را گشودند، و بی‌خبر و بی‌امان و از همه سوء از زمین و از هوا رگبار مسلسل‌ها می‌بارید و همه کوچه‌های فرعی را هم با تانک و زرهپوش مسدود کرده بودند تا کسی را توان گریختن نباشد. هدف نه پراکنده کردن آنها و نه مرعوب ساختن آنها بود، همه گلوله‌ها به قصد کشتن شلیک می‌شد. هنوز روز ۱۷ شهریور ۵۷ به نیمه نرسیده بود، که هزاران تن در خون خود غلطیدند». بنابراین، در سال ۵۷، از روز ۱۷ شهریور با قتل عام صدها تن بی‌گناه توسط حکومت شاه و با سرکوب همه جانبه خیزش سیاسی ضد استبدادی و ضد فقر و فلاکت، این امر باعث گردید که «حرکت جنبشی و خیزشی ضد استبدادی و ضد فقر و فلاکت مردم ایران از ۱۷ شهریور ۵۷ وارد فرایند انقلابی بشوند» که رژیم پهلوی بنا به روایت ارتشبد حسین فردوست: «۲ روز پیش از حکومت‌نظامی، اردشیر زاهدی سفیر شاه در آمریکا با پیام حمایت کامل کارتر از اقدامات سرکوب‌گرایانه شاه به تهران آمد. محمد رضا

پهلوی پس از دریافت پیام کارتر جلسه‌ای با شرکت سولیوان (سفیر آمریکا در ایران) و زاهدی و ارتشبد اوپسی و شریف امامی تشکیل داد. در این جلسه که با پیام تلفنی برژینسکی تقویت می‌شد، تصمیم به سرکوب خونین تظاهرات و اعلام حکومت‌نظامی اتخاذ شد. »

اما حاصل آن شد که از ۱۷ شهریور ۵۷ به بعد، شاه حتی با حکومت‌نظامی و کشتار هم نتوانست جنبش و خیزش انقلابی سرکش توده‌های جامعه بزرگ ایران را سرکوب نماید. در نتیجه پس از شکست دولت آشتی ملی شریف امامی و دولت نظامی ارتشبد ازهارای و اوپسی، شاه تصمیم گرفت با تشکیل شورای سلطنتی دولت ملی بختیار را جایگزین نماید. لذا، از آنجایی که به‌مرور زمان با تغییر دولت‌ها آتش تنور خشم توده‌های جامعه بزرگ ایران داغ‌تر می‌شد، و توده‌های مردم در برابر دسیسه‌های رژیم پهلوی عقب‌نشینی نمی‌کردند، در اینجا بود که سولیوان آخرین سفیر آمریکا در حکومت پهلوی می‌نویسد: «حرکت اعتراضی مردم ایران تغییرات و شتاب بیشتری گرفته بود. کابینه بختیار تشکیل شده بود و مقدمات امر برای انتقال قدرت فراهم شده بود، در همین ایام پیامی از واشنگتن دریافت داشتیم، مبنی بر اینکه در اولین فرصت شاه را ملاقات کنم، به او بگویم دولت آمریکا مصلحت شخص شاه و مصلحت کلی کشور را در این می‌بینید که هرچه زودتر کشور را ترک گوید. من فوراً پیش شاه رفتم و تا آنجا که می‌توانستم با لحن ملایم مضمون این پیام را به شاه ابلاغ کردم. او پس از اتمام حرف‌های من با لحن کم و بیش ملتمسانه‌ای گفت: «خیلی خوب کجا باید بروم؟» من در پاسخ

به او گفتم دستوری در این خصوص دریافت نکرده‌ام. «آیا میل دارید برای ارسال دعوت نامه از آمریکا اقدام کنم؟» و ترتیب مسافرت شما به آمریکا بدهم؟ شاه یک مرتبه از جای خود بلند شد و گفت: «آره، شما این کار را برای من بکنید.»

علی ایحال، بدین ترتیب بود که شاه در دی‌ماه ۱۳۵۷ ایران را ترک کرد و در ۳۰ مهر ۱۳۵۸ برای مداوای بیمار سرطان خود در بیمارستان نیویورک بستری شد. مقامات آمریکا به دلیل عواقب ناشی از تسخیر سفارت آمریکا در تهران، در ۲۴ آذر ۱۳۵۸ با هواپیمای نیروی هوایی شاه را از آمریکا به پاناما در آمریکای مرکزی بردند، و وی را در یک پایگاه در جزیره کونتادو را مخفی ساختند. عمر توریخوس حاکم نظامی پاناما پس از ملاقات با شاه درمانده و آواره، به یکی از مشاورینش گفت: «شاه مانند پرتغالی است که تا آخرین قطره آبش را گرفته‌اند، و تفاله‌اش حتی به درد غذای خوک‌ها هم نمی‌خورد. این سرانجام کسی است که کشورهای بزرگ او را چلانده و شیرهایش را کشیده‌اند و تفاله‌اش را دور انداخته‌اند.»

۲ - فراموش نکنیم که انقلاب توده‌ای مردم ایران در سال ۵۷ که منجر به سقوط شاه و رژیم پهلوی شد، «یکی از مهم‌ترین تحولات قرن بیستم بود که چهره سیاسی ایران و کل خاورمیانه را نیز متحول ساخت». همچنین «انقلاب ۵۷ یک ضرورت تاریخی بود که به سان گذاره‌های آتش‌نشان از ژرفای جامعه ایران برخاسته شد». کنش‌گران کف خیابان برای رهایی از استبداد و سلطه‌گری امپریالیسم و برای «نان و آزادی» دست به قیام زدند.

انقلاب ۵۷ مولود یک خیزش انقلابی و نتیجه یک انفجار اجتماعی و یک تحول انقلابی برای تغییر جامعه ایران از فضای استبدادی به فضای آزادی و دموکراسی بود. اما سازمان یافته و دارای رهبری دینامیک تکوین یافته از پایین نبود همچنین چشم‌انداز سیاسی، اقتصادی روشنی برای جایگزینی کردن نظام استبداد و دیکتاتوری پهلوی نداشتند. مشخصاً پیوستن جنبش معلمان و دانش‌آموزان و کارگران به روند انقلاب از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷، تنها توانست با قرارداد مؤلفه «مبارزه اعتصاب در کنار مبارزه خیابان»، جنبش انقلابی ۵۷ را رادیکالیزه کرد، و وارد فرایند جدیدی از حرکت خود گردید که باعث گردید سرانجام کمر رژیم پهلوی را بشکند.

ضعف اساسی انقلاب ۵۷ این بود که کنش‌گران این خیزش عظیم انقلابی، اعم از معلمان، روشنفکران و دانشجویان در کنار اردوگاه عظیم زحمت‌کشان نتوانستند «در دوره انقلابی ۱۷ شهریور تا ۲۲ بهمن ۵۷ به یک نیروی مسلط و هم‌مونی بدل شوند» و در متن چنین اوضاع، به‌علت همین خلأ رهبری، نیروهای ارتجاعی به رهبری خمینی و حواریونش توانستند با در پیش گرفتن سیاست پوپولیستی برای کانالیزه کردن طغیان اجتماعی، قدرت سیاسی را تسخیر کردند و «نظام مطلقه فقه‌ای بر پایه گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی بر جامعه ایران تحمیل کردند». نباید فراموش کرد که «سرنوشتی که این انقلاب تجربه کرد به‌تنهایی برآیند ضعف جنبش‌های معلمان و کارگران و دانشجویان و غیره بود.»

انقلاب ۵۷ سنتز سیاسی انباشته شده‌ای بود

که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ با خفقان بسیار شدیدی بر جامعه ایران برقرار شده بود. مع الوصف، جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به جز بخش بورژوازی دربار، ناراضی از حکومت بودند و این هم باعث گردید که «پتانسیل انفجار و عصیان علیه دستگاه سرکوب در آن انباشته شود.»

۳ - لازم به ذکر است که در اثر اصلاحات ارضی و آنچه رژیم کودتایی پهلوی آن را «انقلاب سفید» نام نهاده بود، دو بخش در کشور ایران شکل گرفت. بخش اول طبقه خرده مالک در روستاها بود که با شکست اقتصاد تولیدی، آنها از روستاها مانند سیل عظیم به شهرها هجرت کردند و در شهرها به صورت پدیده نو ظهور زاغ نشینی در آمدند. رشد سرسام آور اقتصاد دربار و اشخاص و نهادهای وابسته به آن باعث گردید تا به شدت این امر به شکاف طبقاتی در کشور دامن بزند. دربار از طریق نهادهایی مثل بنیاد پهلوی به همه عرصه اقتصادی نفوذ کرده بودند. بنا به گفته عباس میلانی در کتاب شاه: «بنابر برآوردی که توسط سفارت انگلیس در آگوست ۱۹۵۸ انجام شده است، در اقتصاد ایران شاخه‌های اندکی یافت می‌شود که دست شاه و خانواده و نزدیکان او از آن کوتاه مانده باشد.»

با وجود اینکه رژیم کودتایی پهلوی از طریق فروش نفت درآمد قابل توجهی داشت، اما این درآمدها به هیچ شکل برای توده‌های کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت در شهر و روستا خرج نمی‌شدند. بخش از این درآمدهای نفت مستقیماً خرج خانواده پهلوی می‌شد و بخش دیگر صرف تسلیحات نظامی و یا صرف خرید

کالاهای مصرفی می‌شدند. بنابراین این همه باعث گردید که «اقتصاد ایران بدل به اقتصاد تک محصولی بر پایه نفت بشود» بر این مطلب بیافزاییم که با توجه به درآمد نفتی سرسام‌آور رژیم کودتایی پهلوی میزان رشد اقتصادی ادعا شده را به هیچ‌عنوان نمی‌شود جدی گرفت. این درآمدهای نفتی در طی سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ میلادی حتی رشد ۴۰۰ درصدی را به خود دید.

۴ - آنچه می‌توان به‌عنوان ضعف مشترک اپوزیسیون ایران در دو رژیم پهلوی و مطلقه فقهاتی مطرح کرد، «رویکرد حرکت از بالا برای تغییر است، نه حرکت از پایین». لذا، در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین در طول ۴۴ سال گذشته حرکت برونی خود بر این باور بوده و هست که، «بزرگ‌ترین آفت اپوزیسیون جامعه سیاسی ایران تکیه بر حرکت از بالا جهت تغییر می‌باشد» و باز در این رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هرگونه حرکت از بالا جهت تغییر، محکوم به شکست می‌داند». همچنین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته بر این باور بوده است که «بزرگ‌ترین ضعف انقلاب ۵۷ و ضعف اپوزیسیون ایران تکیه بر رهبری فردی بوده است». پر واضح است که «آزادی و دموکراسی در جامعه تنها بر پایه رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین می‌باشد.» ●

پایان

سوریه در مرحله جدید خاورمیانه به کجا می‌رود؟

سخن بگوید که معنای آن خالی کردن دل مردم باشد، جرم است و مسئولان باید با آن برخورد کنند.»

آنچه از سخنان خامنه‌ای در چهار روز بعد از سقوط سوریه به دست هیئت تحریر الشام می‌توان فهمید اینکه:

اولاً برعکس سخنان مهدی طائب که گفته بود، که اولویت اول ما برای رهایی تهران از هجوم بیگانگان، نگهداری از سوریه می‌باشد، و برعکس سخن سید حسن نصرالله در ۲ مهر ۱۳۹۸ که گفته بود: «اگر بخواهیم به یک عبارت دقیق درباره سوریه اشاره کنیم، عبارتی است که السید القائد خامنه‌ای در باره این کشور به کار بردند و فرمودند، «سوریه ستون خیمه است» امروز بدون سوریه مقاومت در لبنان و فلسطین به حاشیه رانده خواهد شد و سوریه یکی از اجزای اصلی بزرگ و مهم بدن و پیکر و عقل و فرهنگ و همچنین فکر

همزمان با فرار بشار اسد در روز ۸ دسامبر ۲۰۲۴ که او سوار هواپیمایی به مقصد مسکو شد، این سفر نشان پایان حیات حزب بعث سوریه و پایان بیش از نیم قرن حکومت خاندان اسد بود. روز چهارشنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۳، چهار روز بعد از سقوط و فروپاشی رژیم دیکتاتوری خانواده اسد بر سوریه، خامنه‌ای برای اولین بار در حسینیة خمینی به صحنه آمد، تا درباره متلاشی شدن خط مقاومت و عمق استراتژیک خودش که با ثقل و گرانیگاه سوریه تعریف می‌شد، سخن بگوید. یادمان باشد که مهدی صائب رئیس سابق اطلاعات سپاه پاسداران (آن چنانکه روزنامه عصر ایران در ۲۶ بهمن ۱۳۹۱) گفته بود: «اگر دشمن به ما هجوم آورد و بخواهد سوریه و خوزستان را بگیرد، اولویت ما این است که ما نگذاریم به سوریه حمله شود، چون اگر سوریه را نگهداریم، می‌توانیم خوزستان را هم پس بگیریم، اما اگر سوریه را از دست بدهیم تهران را هم نمی‌توانیم نگهداریم.»

باری، در چنین شرایطی بود که خامنه‌ای چهار روز بعد از، از دست دادن سوریه مانند همه تحلیل‌های گذشته‌اش دلایل بیرونی را مطلق می‌کند، تا دلایل درونی نادیده گرفته شود. او گفت: «نباید تردید کرد که آنچه در سوریه اتفاق افتاده محصول یک نقشه مشترک آمریکا و صهیونیست است. بله یک دولت همسایه سوریه (منظور ترکیه) نیز نقش آشکاری در این زمینه ایفا کرده است و الان هم ایفا می‌کند، اما شک نکنید که مناطق تصرف شده سوریه به وسیله جوانان سوری آزاد خواهد شد و به حول و قوه الهی و به اذن الله تعالی ایران اسلامی قوی و مقتدر است و مقتدر خواهد شد. مطمئن باشید این شرایط عوض خواهد شد، مقاومت تضعیف نشده قویتر هم خواهد شد. اگر کسی به‌ویژه در داخل در تحلیل خود به‌گونه‌ای

و اراده مقاومت در منطقه می‌باشد» و برعکس سخن گذشته خامنه‌ای که بارها گفته است که: «اگر در سوریه و لبنان و عراق نجنگیم و هزینه ندهیم، باید در خیابان‌های کرمانشاه، همدان و بقیه استان‌ها بجنگیم.»

اما در این سخنرانی خامنه‌ای که چهار روز بعد از سقوط سوریه و حکومت بشار اسد مطرح شده، سوریه در رابطه با رژیم ایران و خط مقاومت یا استراتژی او در منطقه امری فرعی می‌داند و در پایان سخن‌اش در رابطه با سقوط سوریه می‌گوید: «به حول و قوه الهی و به اذن الله تعالی، ایران اسلامی (مقصود رژیم خودش است) مقتدر است و مقتدر خواهد شد، و مقاومت تضعیف نشده، قویتر هم خواهد شد.»

ثانیاً خامنه‌ای در این سخنرانی خود هرگز اشاره‌ای به ضعف حکومت بشار اسد نکرد و تنها با تکیه بر علل برونی توهمی «دائی جان ناپلئونی» خودش، در باب علتی که باعث سقوط سوریه و بشار اسد شده است، می‌گوید: «نباید تردید که آنچه در سوریه اتفاق افتاده، محصول یک نقشه مشترک آمریکا و صهیونیستی و یک همسایه سوریه (یا همان ترکیه) می‌باشد». فراموش نکنیم که در جریان ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱، که از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱، با قتل حکومتی مهسا امینی استارت آن زده شد، خامنه‌ای پس از ۱۲ روز در روز نهم مهرماه ۱۴۰۱، در سخنرانی خود در دانشکده افسری امام‌علی، بدون ذکر هیچ دلیل داخلی در باب تکوین این ابر خیزش ملی ایران، مستقیم دلیل تکوین آن ابر خیزش ملی (مانند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) «نقشه مشترک آمریکا و صهیونیسم دانست». معنای دیگر این حرف آن است که خامنه‌ای در تحلیل خود بدون

در نظر گرفتن ریشه‌های درونی و ضعف شکست، تنها به صورت توهمی دشمنان خارجی را عمده می‌کند.

ثالثاً خامنه‌ای در این سخنرانی مانند گذشته «با به چالش کشیدن آزادی بیان و مطبوعات داخلی خود حکومت، برای هزارمین بار تحلیل مطبوعات حکومتی درباره سوریه را محکوم کرد» و مانند خمینی فتوا داد که «اگر کسی به‌ویژه در داخل در تحلیل خود به‌گونه‌ای سخن بگوید که معنای آن خالی کردن دل مردم باشد، جرم است و مسئولان باید با آن برخورد کنند.» برای فهم بیشتر این سخن خامنه‌ای، در اینجا به ذکر چند تحلیل روزنامه و سایت‌های خبری حکومتی درباره سوریه که باعث ترس و لرزش خامنه‌ای شده است می‌پردازیم.

ساعتی قبل از سقوط دمشق، سایت خبر آنلاین (که یک سایت حکومتی است) با نگرانی نوشت: «هدف آنها رسیدن به سرپل ذهاب در غرب ایران است. ما با بررسی‌هایی که انجام دادیم، متوجه شدیم که بحث آنها جنگی جدی‌تر از سوریه و عراق است. برای اینکه جنگ به ایران نکشد، باید حرکت جدی و همه جانبه در سطح بالا صورت بگیرد. ما داریم می‌بینیم ستون‌های دفاعی ارتش سوریه یکی پس از دیگری سقوط می‌کند.»

روزنامه حکومتی هم میهن در شماره ۱۹ آذر ۱۴۰۳ نوشت: «طی یک هفته همه سرمایه‌گذاری‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی دود شد و به هوا رفت». همین روزنامه در مقاله با عنوان «پایان راه برای ما» می‌پرسد که: «اول از همه خیلی صریح و روشن پاسخ دهیم که اشتباه کجا بود، چقدر هزینه دادیم؟»

«آزادی و دموکراسی در جامعه تنها

میوه‌ای است که توسط جنبش‌های
خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر
تکوین یافته از پایین و دینامیک (نه
مکانیک و از بالا) به صورت سراسری
حاصل می‌شود و پیوسته بر این باور
بوده و هستیم که آزادی و دموکراسی
از دل گروه‌های نظامی و چریکی و
ارتش خلقی آن هم از بالا ایجاد شدنی
نیست.

باری، خامنه‌ای در سخنرانی دیگر خود در روز یکشنبه ۱۴۰۳/۱۰/۲ در رابطه با زلزله سوریه و امید به باز گرداندن آب رفته به جوی گذشته خود گفت: «پیش‌بینی می‌کنم سر بر آوردن یک مجموعه شرافتمند قوی در سوریه اتفاق خواهد افتاد. جوان سوری چیزی برای از دست دادن ندارد. خانه و زندگیش از دست داده، چه کار کند، دانشگاه، مدرسه و خیابان همه‌جا برایش ناامن است. جوانان سوری باید با قوت و اراده در مقابل کسانی که ناامنی را طراحی کرده‌اند و کسانی که آن را اجرا کرده‌اند بایستند». با نگاهی هر چند اجمالی به سخنرانی دوم خامنه‌ای و مقایسه آن با سخنرانی اولش، تفاوت‌هایی وجود دارد و آن اینکه:

الف - در سخنرانی اول به علت نزدیکی به حادثه (چهار روز بعد از سقوط حکومت اسد و دمشق) با این سخنرانی که ۱۵ روز از سقوط حکومت اسد می‌گذرد مسائل مهمی برای خامنه‌ای روشن شده:

روزنامه شرق ۱۹ آذر می‌نویسد که: «حمایت از بشار اسد در دهه گذشته با هزینه‌های مالی، سیاسی، انسانی و حیثیتی صورت گرفت و فروپاشی سریع و همه جانبه رژیم اسد نیازمند تحلیل چند وجهی فراوانی است.»

روزنامه ابتکار ۲۰ آذر تحت عنوان «چگونه طوفان الاقصی خاورمیانه را دگرگون کرد؟»، می‌نویسد: «تحولات متوالی زنجیره‌ای از پس از وقوع طوفان الاقصی تاکنون می‌تواند زمینه‌ساز تحولات امروز سوریه و سقوط دولت بشار اسد بشود.»

روزنامه انتخاب ۱۹ آذر از قول رئیسی نماینده مجلس دوازدهم می‌گوید: «بعد از تقدیم حدود ۶ هزار مدافع حرم و صرف میلیاردها دلار هزینه، طی یک هفته سوریه را دو دستی تقدیم تکفیری‌ها کردیم.»

رابعاً در این سخنرانی خامنه‌ای «امیدوار است که به وسیله نیروهای میلشیا وابسته به خود که طی چهار دهه گذشته هزینه‌های فراوانی در سوریه به خود اختصاص داده، بتوانند تشکیلات از هم پاشیده شده در سوریه را بازسازی کنند. اما بدون تردید سقوط حکومت دیکتاتوری بشار اسد و جایگزین شدن یک حکومت وابسته به ترکیه و قطر هر گونه امید و امکان حضور رژیم مطلقه فقهاتی را نقش بر آب کرده است.» احمد شرع (یا بو محمد جولانی) رهبر هیئت الشام در همان ابتدای به قدرت رسیدن‌اش اعلام کرد: «جمهوری اسلامی جایی در آینده در سوریه نخواهد داشت.» با این حال خامنه‌ای و دیگر مسئولان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هنوز در تلاش هستند که از طریق عوامل خود در سوریه (که ۱۲۰ هزار نفر میلشیا می‌باشند) با ایجاد آشوب و تنش و تحرک آب رفته را به جوی باز گردانند.

اول - اینکه در این مدت ۱۵ روز خامنه‌ای به هر گونه حفظ رابطه سیاسی با هیئت تحریر الشام به یأس رسیده، و احمد شرع رهبر هیئت الشام که توانسته جانشین حزب بعث سوریه و حکومت بشار اسد بشود رسماً اعلام کرده: «جمهوری اسلامی ایران در آینده جایی در سوریه نخواهد داشت» و رسماً و علناً سفارت رژیم مطلقه فقهاتی ایران در سوریه را غارت کردند و تعطیل نمودند. بنابراین برای خامنه‌ای مسجل شده است که «از طریق رژیم جدید در سوریه نمی‌تواند راه به دهی پیدا کند، تا به خیال خام خودش به عمق استراتژیک قبلی خود در مدیترانه دست پیدا کند.»

ب - همچنین در همین مدت ۱۵ روز که از سقوط اسد برای خامنه‌ای روشن گردیده است که «گروه‌های نظامی که در ادلب قرار داشتند، توسط ترکیه و قطر و حمایت نظامی اوکراین و حمایت سیاسی ناتو و اسرائیل شکل گرفته‌اند. لذا این تقسیم جدید خاورمیانه توسط ترکیه و قطر برای خامنه‌ای قابل تحمل نیست» چرا که خوب می‌داند این استراتژی جدید خاورمیانه تنها به سوریه در خاورمیانه جدید تمام نمی‌شود، و صد در صد این حرکت به لبنان و حذف حزب الله و عراق و حذف حشد الشعبی و ایران و حذف سپاه و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کشیده خواهد شد». مع الوصف، در خاورمیانه جدید آن چنانکه ترکیه به دنبال نقشه بزرگ خلافت عثمانی خودش توسط اشغال سوریه و لبنان و عراق می‌باشد و دولت اردوغان امروز پس از اشغال سوریه بدون تردید در چارچوب همان استراتژی حکمرانی عثمانی به دنبال اشغال عراق و حذف حشد الشعبی است، و قطر از آنجایی که حاکم آن مانند اردوغان تابع اخوان المسلمین می‌باشد، و از

این نقشه ترکیه حمایت مالی و سیاسی می‌کند، اما هدف اوکراین از سرنگونی حکومت اسد در سوریه و سازماندهی و تسلیح نظامی گروه‌های نظامی هیئت تحریر الشام تحت رهبری احمد شرع (که در زمان جنگ داعش به سوریه جز گروه جبهه النصر داعش بود) «حذف پایگاه‌های نظامی روسیه، دشمن عمده خودش در سوریه می‌باشد.»

قابل ذکر است که بعد از سقوط حکومت بشار اسد، روسیه تأسیسات نظامی دریایی خودش را از سوریه منتقل کرده است و ناوگان دریایی خود را از پایگاه طرطوس خارج کرده است. اما بر اساس گزارش شورای روابط خارجی آمریکا، «روسیه در حال حاضر همچنان ۲۱ پایگاه نظامی در سراسر سوریه دارد». مع‌هذا، در این رابطه «بعید است که روسیه به سادگی تمام پایگاه نظامی خود را از سوریه برچیند و حضور نظامی‌اش را در دریای مدیترانه از دست بدهد. این امر احتمالاً در آینده در دولت احمد شرع در سوریه با توافق میان روسیه و ترکیه حل خواهد شد. زیرا دولت اردوغان در ترکیه در این شرایط تمام سیاست‌های خارجی و داخلی احمد شرع در سوریه را تعیین می‌کند.»

اما هدف دولت آمریکا به خصوص از زمان دولت ترامپ و اسرائیل «پروژه جدید خاورمیانه بزرگ است» که علاوه بر افزایش جغرافیای اسرائیل، هژمونی خاورمیانه بزرگ با حذف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دست اسرائیل باشد. بنابراین، در این رابطه است که «جهت بسترسازی برای اشغال عراق توسط آمریکا روز پنجشنبه ۲۲ آذر (یعنی پنج‌روز بعد از سقوط سوریه و حکومت بشار اسد) محمد الحسان نماینده گوترش

دبیرکل سازمان ملل در عراق با سیستمی مرجع شیعیان در محل سکونت در نجف گفتگو کرد. محمد الحسان پس از گفتگو با سیستمی گفت: «امروز با آیت الله سیستمی دیدار داشتیم و آخرین تحولات منطقه به ویژه سوریه پس از سرنگونی نظام اسد توسط گروه های مسلح مخالف را بررسی کردیم. ایشان به حفاظت از عراق در برابر هر گونه تنشی در منطقه تمایل دارد. همچنین امروز در مورد نشست هایی که در آمریکا در رابطه با عراق انجام شده مطلبی به اطلاع ایشان رساندم و راه های دوری از هر گونه تنشی که به عراق آسیب برساند را بررسی کردیم و هم نظر بودیم که عراق نباید به عرصه تسویه حساب تبدیل بشود.»

البته روزنامه عراقی در خصوص ملاقات محمد الحسان با آیت الله سیستمی معتقد بودند که «این ملاقات در جهت حذف حشد الشعبی بوده است، تا شرایط برای اشغال عراق و پروژه خاورمیانه بزرگ آمریکا فراهم گردد» اما از نظر این روزنامه پاسخ سیستمی به محمد الحسان در خصوص حذف حشد الشعبی منفی بوده و اعلام کرده حشد الشعبی جزء نیروهای ایران نیستند، بلکه زیر نظر فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق فعالیت می نمایند.

و باز در این رابطه بوده است که نخست وزیر عراق در ۱۹ دی ماه ۱۴۰۳ به تهران آمد و در این رابطه با خامنه ای و پزشکیان و قالیباف گفتگو کرد و در گفتگو با خبرنگاران او گفت که: «هدف از این سفر در خصوص رابطه عراق و ایران بود» و در ضمن قدرت عراق او گفت: «حمایت همه جانبه از مرجعیت و حشد الشعبی و مردم عراق می باشد» پر پیداست که خامنه ای در سفر نخست وزیر

عراق و پیام های که او به همراه داشت به خصوص از جانب سیستمی به این نتیجه رسیده است که با توجه به تجارب سقوط سوریه و ضعف حشد الشعبی در مقابله با گروه های نظامی هیئت تحریر الشام در سوریه، قبل از همه جهت حفظ عراق در پروژه خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی و همچنین نقشه خلافت عثمانی اردوغان، با اشغال عراق و سوریه و لبنان «باید حشد الشعبی در عراق توسط رژیم مطلقه فقهی بازسازی همه جانبه بشود» البته از سفارش های سیستمی توسط نخست وزیر عراق به رژیم مطلقه فقهی مانند رژیم ایران بوده است که «هر گونه رابطه سپاه با حشد الشعبی در باید مخفی نگه داشته شود» و حشد الشعبی در خبرهای رژیم مطلقه فقهی مانند رژیم عراق جزء نیروهای تحت الامر فرماندهی کل نیروهای مسلح عراق مطرح می شود.

باری، از اینجا است که در تحلیل نهایی سقوط سوریه و رژیم اسد برای عراق و رژیم مطلقه فقهی «توسط ترکیه و آمریکا و اسرائیل، بازی دومینو شده است که با سقوط یکی از این مهره ها یعنی اسد، مهره های دیگر اعم از رژیم مطلقه فقهی و عراق و لبنان و در نهایت یمن حوثی ها فرو خواهد ریخت» تا امپریالیسم جهانی و ارتجاع منطقه اعم از دولت اردوغان و رژیم صهیونیستی اسرائیل بتوانند پروژه بزرگ خاورمیانه تحت هژمونی اسرائیل و یا امپراطوری عثمانی تحت رهبری دولت اردوغان، برای آنها حاصل بشود و بی شک در این رابطه حیات رژیم مطلقه فقهی حاکم حفظ دو سنگر مقدم عراق توسط حشد الشعبی و لبنان توسط حزب الله می باشد.

البته در طول این مدت خامنه‌ای پس از ناامید شدن از رابطه سیاسی با دولت احمد شرع و قبل از سرنگون شدن توسط استراتژی خاورمیانه بزرگ آمریکا - اسرائیل، یا پروژه امپراطوری عثمانی دولت اردوغان، فرار از جلو توسط سرنگون کردن دولت احمد شرع در سوریه به وسیله نیروهای حزب الله لبنان، نجباء سوریه و حشد الشعبی عراق می‌باشد تا شاید بدین صورت بتواند پروژه خاورمیانه بزرگ و امپراطوری عثمانی که هر دو باعث سقوط عراق و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد سترون نماید.

علی‌هذا، در این رابطه است که محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران و عضو تشخیص مصلحت نظام با انتشار پیامی در رابطه با اوضاع سوریه اعلام کرد که: «در مدت کمتر از یک سال محور مقاومت در سوریه احیا خواهد شد» و باز در این رابطه است که عباس عراقچی وزیر امور خارجه دولت پزشکیان هم گفت: «هنوز زود است که بر سر آینده سوریه تصمیمی بگیریم. زیرا عوامل زیادی در اوضاع سیاسی این کشور دخالت دارد و به کسانی که شرایط کنونی سوریه را پیروزی به حساب می‌آورند، باید گفت، دلخوش نباشید. زیرا آینده نامعلومی در انتظارتان هست.»

یادآوری می‌کنیم، از یک ماه پیش رژیم مطلقه فقهاتی در تلاش است که «با ایجاد تحریکات و خرابکاری و اغتشاشات درونی توسط بیش از صد هزار نفر نیروهای وابسته نجباء خودش در سوریه، و نیروهای علوی و شیعه در سوریه، زمینه اعتراض سراسری در بعضی از شهرها من جمله لاذقیه و حمص و طرطوس (که بیشتر ساکنان آنجا شیعه علوی هستند) به وجود بیاورند و باز در این رابطه بود که روز سه شنبه چهارم دی‌ماه

۱۴۰۳، طی حمله گروهی شبه نظامی ناشناس به یک زیارتگاه در منطقه میسلون در شهر حلب پس از کشتن پنج نفر، خود زیارتگاه را به آتش کشیدند و به دنبال آن اعتراضاتی در شهرهای طرطوس و لاذقیه و حمص صورت گرفت.

فراموش نکنیم که در این شرایط کردهای سوریه که از دشمنان سرسخت دولت اردوغان هستند، و حدود یک‌سوم خاک سوریه در بر گرفته‌اند، یک معضل جدی برای گروه‌های نظامی حاکم در سوریه می‌باشند. زیرا ترکیه و این گروه‌های نظامی خواهان سرکوب کردها و برچیده شدن خودمختاری آنها هستند، و به دشواری می‌توان تصور کرد که اختلاف با آنها به سادگی حل نخواهد شد و جنگ آنها پیوسته و علی‌الدوام با گروه‌های نظامی حاکم ادامه دارد. بر این مطلب بیافزاییم، که ترکیه کردستان سوریه مرکز گروه بزرگ پ ک ک دشمن همیشگی دولت اردوغان می‌باشد. از طرف دیگر خود این گروه‌های نظامی حاکم بر سوریه که اکنون تحت رهبری هیئت تحریر الشام می‌باشند، متشکل از چندین گروه کوچک و بزرگ مخالف هم هستند که عبارتند از جبهه فتح الشام، لواءالحق، جبهه انصار الدین، جیش السنه و جبهه رهایی‌بخش ملی که شامل گروه جنبش النصر، گردان‌های شام، ارتش ادلب و جیش احرار الشام می‌شود و چندین گروه مسلح کاملاً وابسته به ترکیه می‌باشند که عبارتند از: لشکر حمزه، لشکر سلطان مراد، لشکر سلطان سلیمان، جیش الاسلام و بخشی از جبهه شام که در ائتلاف جیش الوطنی سوری می‌باشند. بیشتر این نیروهای نظامی را یک یگان ضربتی ویژه به نام عصایب الحمرا در اختیار دارند که سرنوشت جنگ سوریه با ارتش سوریه و حشد الشعبی و نجباء این نیروها تعیین کردند. این گروه‌ها که

جمعاً حدود صد هزار نیروی نظامی در اختیار دارند، قطعاً قبل از سقوط دمشق آن زمانی که سال‌ها در ادلب بودند از نظر مالی و تسلیحاتی توسط ترکیه و قطر و اوکراین تأمین می‌شدند. خود اوکراین در سازماندهی و آموزش نظامی و تسلیحاتی آنها نقش داشته‌اند. البته موضع‌گیری قدرت‌های غربی و آمریکا و اسرائیل تاکنون صریح و رسمی اعلام نگردیده است، بدون شک این سکوت غرب و آمریکا و اسرائیل بی دلیل نبوده و نیست. زیرا این جنگ هر نتیجه‌ای که داشته‌باشد، به نفع آمریکا است و کمترین نفع اینکه پیروزی مخالفان در این جنگ، شکستی برای روسیه و رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد.

بیشترین بهره‌برداری از اوضاع کنونی سوریه را اسرائیل برده‌است، زیرا پیروزی گروه‌های نظامی سنی به معنای جمع شدن بساط رژیم مطلقه فقهاتی ایران از سوریه و توأم با آن قطع دوران سازماندهی و تقویت نظامی حزب الله از طریق سوریه خواهد بود. به همین دلیل، در روزهای گذشته اسرائیل با بمباران گذرگاه لبنان با سوریه، مشکلاتی برای رژیم مطلقه فقهاتی ایران از نظر گسیل نیرو و سلاح به لبنان ایجاد کرده است. در عین حال از هم اکنون بخش دیگری از نوار مرزهای اسرائیل با سوریه به مساحت نوار غزه به عنوان منطقه حائل اشغال کرده است.

باری، گروه‌های نظامی سوری تحت رهبری هیئت تحریر الشام با بهره‌برداری از در جنگ بودن دو نیروی اصلی حامی بشار اسد، یعنی عقب نشینی نیروهای حزب الله از خاک سوریه در جریان جنگ با اسرائیل، و نیز درگیری روسیه با اوکراین، روز چهارشنبه ۷ آذر ۱۴۰۳ با شعار: «پاسخ به تجاوزات» تعرض گسترده‌ای را علیه

رژیم دیکتاتوری بشار اسد سازمان دادند. این حمله از حومه استان ادلب و حومه غربی استان حلب آغاز شد، و آنها در یک حمله برق‌آسا در طول کمتر از ده روز مناطق وسیعی از سوریه یعنی تمام استان ادلب، استان حلب دومین شهر بزرگ سوریه، حما و دو استان جنوبی درعا و سویدا و تعدادی دیگر از شهرها را به تصرف خود درآوردند. و بالاخره پس از تصرف شهرهای رستن و تلביسه در حمص روز شنبه به حومه دمشق پایتخت سوریه رسیدند، و در همین زمان جلسه آستانه در کشور قطر با حضور وزیر خارجه ایران، ترکیه، روسیه، مصر، اردن و قطر تشکیل گردید. که آنها بر انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و برگزاری انتخابات توافق کردند. در پی این نشست ارتباط میان نخست‌وزیر سوریه و ابومحمد جولانی رهبر گروه‌های نظامی هیئت تحریر شام، از طریق ترکیه برقرار گردید.

ارتش سوریه از پایتخت عقب نشست و بشار اسد به طرف روسیه فرار کرد و حدود ساعت ۶ بامداد روز یکشنبه گروه نظامی هیئت تحریر الشام وارد دمشق شدند، و فرستنده تلویزیونی را تسخیر کردند، و نخست‌وزیر سوریه آمادگی خود را برای همکاری با گروه نظامی اعلام کرد. ابومحمد جولانی رهبر هیئت تحریر الشام نیز اعلام کرد که نهادهای عمومی کشور تا زمان انتقال قدرت، تحت نظارت نخست‌وزیر سابق باقی خواهد ماند. گرچه در قیام مارس ۲۰۱۱ (بهار عربی در سوریه) علیه بشار اسد «اخوان المسلمین قوی‌ترین جناح اپوزیسیون سوریه بودند، اما در جریان گروه‌های نظامی که حکومت اسد را سرنگون کردند یعنی هیئت تحریر الشام، این نیروهای سلفی دوران داعش هستند که به بازیگری اصلی در نبرد علیه اسد در حوزه میدانی

تبدیل شده‌اند نه اخوان المسلمین. در واقع این سلفی گری ستیزه‌جو هست که دست بالا را در برابر اسلام گرایی اخوانی پیدا کرده‌اند. با این وجود اخوان کماکان مهم‌ترین جریان اپوزیسیون سوری در منطقه است.»

باری، بر اثر زلزله سهمگین سیاسی که با سقوط دیکتاتوری سوریه اتفاق افتاد «جغرافیای سیاسی منطقه، توازن قوا در منطقه پر آشوب خاورمیانه دگرگون شد». برخی این تحول را مهم‌ترین تغییر ژئوپلیتیکی در منطقه از بعد از سقوط صدام حسین و جنگ ۲۰۰۳ آمریکا و عراق می‌دانند. این دگرگونی دیکتاتوری خاندان اسد که بیش از ۵۰ سال در این کشور بر پایه سرکوب و کشتار حاکم بودند، در عرض چند روز مثل برف ذوب شد و به زمین فرو رفت. پیامدهای این رخداد بیش از هر جا در ایران ظاهر شده است و رژیم مطلقه فقهاتی را سر پا تکان داد. زیرا رژیم بشار اسد فراتر از یک متحد سیاسی نقطه اتکا و عمق راهبردی و استراتژیک این رژیم بود.

مع‌الوصف، در این رابطه بود که خامنه‌ای در دهه ۱۳۹۰ با هزینه ۵۰ میلیارد دلاری و اعزام ۶۰ هزار تن از بسیج، سپاه، نیروهای نیابتی و کشتار هزاران هزار نفر و آواره کردن ۷ میلیون سوری (یا یک‌سوم) جمعیت سوریه، حکومت بشار اسد را نگهداشت. آثار زلزله سیاسی بزرگ در سوریه

به‌صورت پس لرزه‌های پی در پی در کشور ایران ظاهر شده‌است و رسانه‌ها و مهره‌های رژیم حیرت زده و هراسان به طرح پرسش‌هایی می‌پردازند که خامنه‌ای مجبور به پاسخ‌گویی شود. حاکمان جدید هیئت تحریر الشام «ریشه در داعش و جبهه النصر دارند، لذا بسیاری نگران‌اند که سرکوب و اختناق دوران جدید در سوریه تحت پرچمی جدید ادامه پیدا کند.»

باری، در این رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خود، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران، و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «آزادی و دموکراسی در جامعه تنها میوه‌ای است که توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین و دینامیک (نه مکانیک و از بالا) به‌صورت سراسری حاصل می‌شود و پیوسته بر این باور بوده و هستیم که آزادی و دموکراسی از دل گروه‌های نظامی و چریکی و ارتش خلقی آن هم از بالا ایجاد شدنی نیست، چرا که «عقاب و بازها، هرگز کبوتر نمی‌زایند.» ●

پایان

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

بحران پولی، مالی، اقتصادی (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم)

گرفتم بیشتر در عذاب و فشار هستم.»

در ۲۹ مهر ۱۴۰۳ هم پزشکیان گفت: «دولتی بدهکار درست کرده‌اند، با ناترازی در بانک‌ها، در صندوق‌ها، و بعد هم حالا بیا حل‌اش کن». در ۲۰ شهریور ۱۴۰۳ روزنامه شرق در مطلبی با عنوان «آچمزیم»، به قلم هاشمی‌طبا نوشته‌بود: «همه ظواهر و البته بواطن نشان می‌دهد که آچمز شده‌ایم. این نه به این دولت، و نه به آن دولت ربط دارد، و همه هم می‌دانند که آچمز هستیم. ولی به روی خودشان نمی‌آورند.»

یکی از سیاست‌های اقتصادی دولت پزشکیان در طول بیش از ۶ ماه گذشته عمرش، «تک‌نرخی کردن ارز است». سیاستی که دولت پزشکیان در ۶ ماه گذشته برای دسترسی به تک‌نرخی کردن ارز در پیش گرفته است، تأثیرات بسیار وخیم به افزایش نرخ تورم و سقوط ارزش پول کشور داشته است. به‌طوری

شرایط بحران چاره‌ناپذیر پولی و مالی و اقتصادی و به‌ویژه ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط که سیاست‌های منطقه‌ای این رژیم «با سقوط سوریه و متلاشی شدن عمق استراتژیک‌اش در منطقه در سطح جهانی هم نیز احتمال اینکه به‌خاطر سیاست‌های هسته‌ای رژیم تحت فشار حداکثری آمریکا و دیگر قدرت‌های اروپایی قرار بگیرد، و در نتیجه این همه باعث گردیده که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در مقابل نارضایتی گسترده و اعتصابات و اعتراضات گروه‌های مختلف اجتماعی قرار گیرد» و مهم‌تر اینکه تاب مقاومت در برابر این همه بحران داخلی ندارد و ناتوان از مقابله با قدرت‌های جهانی و منطقه می‌باشد، این همه باعث گردیده که شرایط برای سرنگونی این رژیم فراهم بشود.

در حالی که این رژیم در این شرایط «از حل حتی بحران آب هوا هم عاجز است و همین یک بحران کوچک در حال از پای درآوردن رژیم می‌باشد، و در حل بحران‌ها و ناترازی‌های برق و آب و گاز و کنترل نرخ ارزهای خارجی رژیم تلاش می‌کند آن را به آنچه که «عملیات روانی دشمن» می‌نامد، نسبت بدهد» تا آنجا که یکی از کارشناسان رژیم در خصوص زمزمه‌های افزایش نرخ سوخت گفته‌است: «در افزایش قیمت بنزین و به‌تبع آن افزایش قیمت سایر کالاها از جمله دارو، حمل و نقل، اجاره‌بها و تصویب لایحه حجاب و عفاف و هزاران مشکل دیگر که مردم ایران با آن دست به گریبان هستند، تومار رژیم خواهد پیچید.»

باز در این رابطه است که پزشکیان روز پنجشنبه ۸ آذر ۱۴۰۳، در نشستی با گروهی از کارگزاران رژیم گفت: «نمی‌شود ۴۵ سال از انقلاب گذشته باشد و مشکلات روز به‌روز بدتر شده باشد. خب اگر ما راه درست را انتخاب کرده بودیم، و اگر این راه درست را درست رفته بودیم، خب، چرا اینجا هستیم. یک جای کارمان می‌لنگد که اینجا هستیم. ما مقصریم. من الان تو جایگاهی که قرار

که روز شنبه هشتم دی‌ماه ۱۴۰۳، «قیمت هر دلار از مرز ۸۲ هزار و دویست تومان هم گذشت». بر اساس بخشنامه بانک مرکزی از روز ۲۴ آذر ۱۴۰۳ «ارز تجاری جایگزین ارز نیمایی شد» و در روز دوشنبه ۲۶ آذر طبق این بخشنامه کلیه صادرکنندگان و واردکنندگان موظف به خرید و فروش ارز در «سامانه ارز تجاری و در مراکز مبادله ارز طلا شدند» به بیان دیگر از ۲۴ آذر «ارز به صورت دستوری، طبق دستور دولت پزشکian ارز تجاری شد». بر اساس این سیاست پولی، قیمت دلار در طول عمر ۶ ماه دولت پزشکian از «۶۱ هزار تومان به ۸۲ و هزار و دویست تومان رسید».

قابل ذکر است که سامانه «نظام یکپارچه ارزی» به اسم مخفف سامانه نیما توسط دولت شیخ حسن روحانی از بهمن ۹۶ به صورت آزمایشی و از سوم اردیبهشت ۹۷ به شکل رسمی کار خود را آغاز کرد. هدف دولت روحانی از ایجاد سامانه نیما، ایجاد مرکزی برای مبادله توافق ارزی بین صادرکنندگان و واردکنندگان اعلام شده بود. یادمان باشد که «شروع سامانه نیما زمانی بود که تلاطمات ارزی در پی تهدیدات ترامپ (به خروج از برجام) آغاز شده بود». لازم به ذکر است که ترامپ به طور رسمی خروج دولت آمریکا از برجام، در ۱۷ اردیبهشت ۹۷ اعلام کرد. ۲۰ فروردین سال ۹۷ اسحاق جهانگیری معاون اول دولت روحانی با اشاره به تلاطمات بهای دلار، اعلام کرد که از امروز بهای دلار تک‌نرخی «۴۲۰۰ تومان است» و گفت: «جمهوری اسلامی برای تأمین ارز تمامی واردکنندگان آمادگی دارد، هر گونه خرید و فروش دلار بالاتر از رقم فوق قاچاق محسوب خواهد شد».

اما خیلی زود دولت شیخ حسن روحانی تصمیم

به دخالت بانک مرکزی در این سامانه و تعیین بهای ارز نیمایی گرفت. لذا در بودجه سال ۱۳۹۸، کابینه دولت شیخ حسن روحانی، دلار ۴۲۰۰ تومانی فقط به کالاهای اساسی محدود شد و واردکنندگان سایر کالاها از سامانه نیما نیازهای خود را تأمین کنند. لذا به همین دلیل در اردیبهشت ۱۳۹۸، یک دلار نیمایی به بالای ۹۴۰۰ تومان رسید و روند روبه رشد پیوسته و علی‌الدوام ادامه داشت.

ابراهیم رئیسی پس از اینکه وارد پاستور شد و مقام ریاست جمهوری رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را در دست گرفت، با این بهانه که «دلار ۴۲۰۰ تومانی ایجاد رانت می‌کند، تصمیم به حذف دلار ۴۲۰۰ تومانی گرفت». این اقدامات کابینه رئیسی باعث افزایش مجدد قیمت دلار شد. دولت رئیسی سامانه «سنا» را ایجاد کرد، بدین ترتیب بود که در دی‌ماه ۴۰۱ در حالی که نرخ ارز بازار آزاد به بالای ۴۴ هزار تومان رسید، دلار سنا به بالای ۳۰ هزار تومان رسید.

در سال ۱۴۰۳ که ابراهیم رئیسی فوت کرد، «دلار نیمایی به بالای ۳۹ هزار تومان و دلار آزاد به محدوده ۵۰ هزار تومان رسید». «ارز ترجیحی» در زمان رئیسی که یک دلار آن ۴۲۰۰ تومان بودند به صورت محدود به برخی از کالاهای اساسی تعلق می‌گرفت. بعد از دولت نیمه تمام ابراهیم رئیسی، نوبت به پزشکian رسید، او در اولین بودجه خود (۱۴۰۴) ارز ترجیحی ابراهیم رئیسی را که ۲۴۰۰ تومان بود، به ۳۸۵۰۰ تومان رسانید.

«پزشکian کلاً دلار نیمایی را حذف کرد» و دلار «سامانه ارز تجاری» جایگزین آن کرد، که قیمت آن در دی‌ماه ۱۴۰۳، به مبلغ ۸۲ هزار و دویست تومان رسید. بر این مطلب بیافزاییم که افزایش

دلار در بازار در تحلیل نهایی توسط خود دولت برای پر کردن کسری بودجه انجام می‌گیرد. زیرا با بالا رفتن قیمت دلار در بازار، دولت می‌تواند دلارهای نفتی خود را به قیمت بالا بفروشد و به این ترتیب «ریال» بیشتری بابت فروش دلارها به‌دست‌آورد.»

صمصام نماینده مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی می‌گوید: «افزایش نرخ ارز برای جبران کسری بودجه است. دولت پزشک‌یان از صندوق توسعه ملی هفت میلیارد دلار برداشت کرده و بخشی از آن را می‌خواهد با ارزش ۸۲ هزار و دویست تومانی بفروشد و با آن ۲۰۰ هزار میلیارد تومان از افزایش نرخ ارز به‌دست بیاورد. عامل افزایش قیمت دلار اقدامات هماهنگ دولت و مجلس است و بانک مرکزی هم ابزارش می‌باشد.»

ارائه لایحه حذف ۴ صفر از پول ایران به‌صورت یک فوریت در اولین روز زمستان «با هدف لایحه برای کنترل تورم به‌دلیل بی‌ارزش شدن ریال در طول سال‌هاست». این لایحه در کابینه رئیسی بر اساس جایگزین کردن «تومان» به‌جای «ریال»، به‌عنوان واحد پول و یک تومان هم برابر با ده هزار ریال یا هزار تومان مطرح شده‌است. عنایت داشته باشیم که کاهش قدرت خرید مردم به‌دلیل کاهش شدید قدرت خرید ریال است. بهای دلار در سال ۱۳۵۰ «۷ تومان بوده است» و در دی‌ماه ۱۴۰۳ به «۸۲ و دویست تومان» رسیده است. یعنی قیمت هر دلار ۵۵ هزار تومان افزایش پیدا کرده است که به همان میزان قدرت خرید مردم هم کاهش پیدا کرده است.

سؤالی که در اینجا قابل طرح است اینکه، چرا ریال تا این حد بی‌ارزش شده و قیمت آن سقوط پیدا کرده است؟»

در پاسخ باید بگوییم که «دلیل آن بحران اقتصادی و رکود تورمی است» زیرا بحران اقتصادی رکود - تورمی، یکی از دلایل افزایش شتابان بهای دلار و بحران مالی و پولی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. یادآوری کنیم که اقتصاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «از سال ۵۸ الی الان، دچار یک بیماری مزمن است و در طول این ۴۵ سال تورم پیوسته و علی‌الودام دو رقمی بوده و تا آنجا این تورم رشد کرده که در سال ۱۴۰۱، دولت ابراهیم رئیسی به‌علت حذف دلار ۲۴۰۰ تومان نیمایی به‌طور واقعی و برخلاف آمارهای رسمی تورم سه رقمی شده‌است و اقتصادی که در سال ۵۷ حجم نقدینگی آن (پول و شبه پول) ۲۵۸ میلیارد تومان بوده است، در سال جاری به ۹ تریلیون و ۷۰ هزار میلیارد تومان رسیده است» به‌عبارت دیگر در عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها نقدینگی که یکی از دلایل اساسی تورم (یا مالیات مستقیم از جیب مردم) می‌باشد، ۳۵۱۵۵ برابر شده‌است.

یکی دیگر از عوامل اصلی ایجاد تورم آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، موضوع کسری بودجه دولت‌ها در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. برای نمونه بودجه سال ۱۴۰۴ دولت پزشک‌یان به‌رغم تغییرات از جمله بهای دلار همچنان ۱۸۰۰ هزار میلیارد تومان کسری دارد، که این کسری به‌صورت افزایش نرخ تورم باز بر دوش زحمت‌کشان جامعه ایران است. هر چند که سرمایه‌داران از رشد روز افزون تورم منتفع می‌شوند. عنایت داشته باشیم که به‌دلیل وابستگی صنایع ایران به واردات، مواد اولیه - کالای واسطه یا ماشین‌آلات، با افزایش بهای کالا قیمت تمام شده کالا نیز به‌شدت افزایش می‌یابد. همچنین افزایش بهای انرژی، افزایش هزینه گمرکی و واردات کالا با دلار ۵۵ هزار تومانی

به جای دلار ۲۸۵۰۰ تومانی قبلی، همراه با قطع برق و گاز و غیره همه از جمله عواملی هستند که در کنار افزایش نرخ دلار منجر به افزایش بهای کالاها و تورم می گردد.

بنابراین، رکود اقتصادی در پی افزایش بهای کالا، در کنار کاهش قدرت خرید مردم، و قطعی برق و گاز بیش از گذشته تعمیق خواهد یافته است و باز به نوبه خود بیکاری را افزایش خواهد داد. در واقع این یک زنجیره است. یعنی تعمیق بحران اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، رکود - تورمی و فقر و بیکاری را گسترش می دهد و گسترش فقر و بیکاری، خود بر تعمیق بحران اقتصادی اثرگذار است. مراکز تولیدی را به طور متوسط با ۴۰ درصد ظرفیت مشغول به کار هستند، که با افزایش قطعی برق همین میزان هم کاهش پیدا خواهد کرد. لذا در این رابطه است که خبرگزاری ایلنا وابسته به خانه کارگر می نویسد: «از زمان روی کار آمدن پزشکیان تا آبان ماه ۱۴۰۳، هزینه معیشتی کارگران ۴۰ درصد افزایش یافته است و این تازه قبل از افزایش شدید بهای دلار آزاد و ارز تجاری از آذر ماه ۱۴۰۳ می باشد.»

با تشدید بحران اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی و روند جهشی نرخ دلار از سوئی، و محدودیت ساعات کار و تعطیلی های مکرر کارگاه ها و مؤسسه های تولیدی، بستن مغازه ها به دلیل بحران سوخت و کمبود برق و آب، یکی از اثرات آن اینکه «روز یکشنبه ۹ دی ماه ۱۴۰۳ بازار تهران شاهد تظاهرات گسترده ای در اعتراض به تورم و گرانی بودند». این تظاهرات از بازار کفاشی ها شروع شد و به بازار پارچه فروشان و بخش های دیگر در برگرفت. بازاریان به پا خاسته می گفتند: «ترمز بریدن نرخ دلار و فرا رفتن آن از مرز ۸۲

هزار و دویست تومان عملاً کسب و کار را متوقف و داد و ستد را ناممکن کرده است.»

یادآوری می کنیم آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم روز شنبه هشتم دی ماه (یک روز قبل از تظاهرات بازار تهران) قیمت هر دلار آزاد از ۸۲ هزار دویست تومان هم پشت سر گذاشت. برخی از کارشناسان امور بازار پیش بینی می کنند که «تداوم این روند، نرخ دلار در آینده ای نزدیک به صد هزار تومان نیز می رسد». با بالا رفتن بهای دلار، قیمت مواد غذایی و دیگر کالاها ی مورد نیاز نیز افزایش می یابد و قدرت خرید زحمت کشان (که دستمزد آنها می باشد) کاهش پیدا می کند. زیرا حقوق شان به ریال پرداخت می گردد و زندگی و معیشت شان در معرض خطر قرار می گیرد.

بی ثباتی قیمت دلار موجب کاهش شدید خرید و فروش و رکود معاملات در بازار نیز می گردد. بنابراین، در این رابطه است که رئیس اتاق اصناف تهران اعتراف نمود که «خرید کالاهایی که مواد اولیه آن با دلار ۸۲ هزار و دویست تومانی تهیه می شود در قدرت خرید مردم نمی گنجد. این مشکل تولیدی بسیاری از کالاهای دیگر مورد نیاز مردم نیز شامل می شود و نگران کننده است». ابراهیم عزیزی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس دوازدهم رژیم مطلقه فقهاتی نیز نگران از بروز یک برآمد توده ای بر اثر تعمیق بحران اقتصادی است. لذا در این رابطه است که می گوید: «اگر تصمیمات درستی در رابطه با مشکلات قشر کارگر اتخاذ نشود، نگرانی های جدی به وجود می آید.» ●

پایان

در حاشیه گفتگوی آبراهامیان

در رابطه با مسائل سیاسی کلان جامعه بزرگ ایران



به خیزش انقلابی یا جنبش انقلابی می‌گردد که شکل مبارزه فراگیر کنش‌گران آن خیزش و یا آن جنبش، به صورت دو مؤلفه‌ای «خیابان» و «اعتصاب» باشد.

مع الوصف، تا زمانی که خیزش ملی در مبارزه خود تک مؤلفه‌ای «خیابان» آن هم به صورت غیر سازماندهی و رهبر تکوین یافته از پایین نباشند و فاقد مبارزه فراگیر و سرتاسری اعتصاب گروه‌های مختلف اجتماعی باشند، آن ابر خیزش هر قدر هم که بزرگ و گسترده باشد، ابر خیزش انقلابی نیست.

باری، در آسیب‌شناسی ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ قبلاً مطرح کردیم که ضعف‌های اساسی این ابر خیزش که مانع از انقلاب کردن و انقلابی شدن می‌شود، عبارتند از:

الف - در مبارزه فراگیر و سراسری این ابر خیزش

آبراهامیان پس از آنکه تحلیل خود درباره ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ مطرح کرد به نقد آن دسته از تحلیل‌گرانی می‌پردازد که در تحلیل خود از خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ این خیزش را «انقلاب» تعریف می‌کنند. او در این رابطه می‌گوید: «در باب شورش پاییز ۱۴۰۱ انتظارات اغراق‌آمیز یا خوش‌بینانه‌ای مطرح می‌کنند، می‌گویند این شورش «به انقلاب» منجر شد، یا منجر می‌شود.»

در رابطه با این موضوع نشر مستضعفین در سلسله مقالاتی در خصوص ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ مطرح کرده و بر این باور است که ابر خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱ (مانند خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) «حتی قبل از ورود به فاز انقلابی (نه انقلاب) سرکوب شدند»، معنای این حرف این است که «سه خیزش ملی دی‌ماه ۹۶، آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ حتی به مرحله خیزش انقلابی هم نرسیدند، تا چه رسد به اینکه در تعریف خود از آنها، آنها انقلاب یا انقلاب ژینا بخوانیم.»

همچنین در مقایسه خیزش پاییز ۱۴۰۱ با خیزش انقلابی ۵۷ مردم ایران باید عنایت داشته باشیم که «خیزش انقلابی ۵۷ مردم ایران از شهریور ۵۷ با ورود جنبش فراگیر کارگری، معلمان، دانشجویان، کارمندان و شکل‌گیری مبارزه فراگیر اعتصابی در کنار مبارزه خیابانی مادیت پیدا کرد» بنابراین در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خودش، چه در فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هست که «حرکت جنبشی و خیزش فراگیر ملی توده‌ای ایران از زمانی وارد فاز انقلابی می‌شود و بدل

ملی به صورت تک مؤلفه خیابانی حرکت می کردند.

ب - فقدان سازماندهی و بی برنامه و تاکتیک و استراتژی و رهبری (نه درونی و دینامیک، و نه بیرونی و مکانیکی) می باشد.

موضوع دومی که آبراهامیان در گفته و نوشته خود مطرح می کند اینکه ابر خیزش پاییز ۱۴۰۱، در مقایسه با خیزش انقلابی ۵۷، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همچنان توان سرکوب خیزش پاییز ۱۴۰۱ را داشت، برعکس، شاه که از بعداز ۱۷ شهریور ۵۷، نیروهای سرکوب گرش توان سرکوب مردم انقلابی ایران را نداشتند، به بیان دیگر تا زمانی قدرت حاکم توان سرکوب خیزش و جنبش های مخالف خود را داشته باشد، و نیروهای مخالفش فاقد سازماندهی و رهبری برای حرکت درازمدت باشند، امکان سرنگونی رژیم وجود ندارد. او در این رابطه می گوید: «ما هیچ نشانه ای مبنی بر اینکه رژیم به سمت فروپاشی برود، نداریم، زیرا اگر چه نارضایتی عمومی زیادی در کشور ایران وجود دارد، و رژیم به طور واضحی بین مردم محبوب نیست، اما هنوز مشروعیت دارند. یعنی درست است که اکثریت قریب به اتفاق مردم دیگر رژیم را مشروع نمی دانند، اما این برای سرنگون کردن رژیم کافی نیست. مشروعیت رژیم در طول ۴۴ سال گذشته به صورت مداوم کمتر شده زیرا:

الف - انتخابات بی معنی تر شده.

ب اصلاح طلبان به حاشیه رانده شده اند.

ج - اوضاع اقتصادی هم ناامیدکننده تر شده است.

او می گوید: «مشکل ۴۴ ساله رژیم بیش از آنکه مطالبات مردم ایران باشد، موضوع گفتمان است. این بحران گفتمان رژیم باعث گردیده که مشارکت مردم در انتخابات ۹۲، حسن روحانی که حدود ۸۰ درصد بود، در انتخابات رئیسی سال ۱۴۰۰، کمتر از ۴۰ درصد شده است». او می گوید: «علت بحران گفتمانی رژیم این است که رژیم و مردم از دو گفتمان متفاوت سخن می گویند و همین امر باعث گردید که نه رژیم و نه مردم نمی خواهند گفتمان هم دیگر را بشنوند. یعنی رژیم در چارچوب گفتمان خودش از ولایت فقیه و نمایندگی خدا سخن می گوید، اما مردم در خیابان ها در باره حقوق انسان ها، آزادی، برابری و حقوق زنان می گویند». او می گوید: «گفتمان امروز مردم ایران با گفتمان انقلاب ۵۷ و گفتمان رژیم متفاوت است».

در این قسمت از گفته های آبراهامیان، دو محور مشخص می شود. اول اینکه آبراهامیان به لحاظ رویکرد سیاسی دنباله رو گفتمان اصلاح طلبان حکومتی است که برای مدت دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی ماه ۹۶) به عنوان گفتمان مسلط در جامعه ایران بود. آن چنانکه قبلاً هم در شماره های قبل نشر مستضعفین مطرح کردیم، مبانی گفتمان اصلاح طلبان حکومتی عبارتند از اینکه:

اولاً بر صندوق های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تکیه استراتژیک دارند. (به طوری که بهزاد نبوی یکی از مهره های کلیدی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اصلاح طلبان حکومتی در این باره می گوید: «ما راهی جز صندوق های رأی برای مبارزه نمی شناسیم، اگر کسی می شناسد به ما نشان بدهد»).

ثانیاً رویکرد و حرکت آنها بر پایه تائید اساس رژیم مطلقه فقهاتی و به خصوص بنیان گذار آن خمینی می باشد. مع هذا هرگونه حرکت ضد رژیم حتی حرکت میر حسین موسوی در فاز جدید پس از اعلام بیانیه ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ که اساس رژیم مطلقه فقهاتی را نفی می کند، قبول ندارند.

ثانیاً پایه حرکت اصلاح طلبانه حکومتی در رژیم مطلقه فقهاتی، حرکت از بالا است، نه حرکت از پایین.

رابعاً هدف آنها در حرکت سیاسی شان تقسیم باز تقسیم قدرت میان جناح های حکومتی است.

خامساً گفتمان اصلاح طلبان حکومتی از دهه دوم هفتاد الی الان، به عنوان گفتمان مسلط، پشتوانه معنوی گفتمان استبداد ساز ولایت فقیه خمینی و بر حفظ رژیم مطلقه فقهاتی معتقد بوده اند، و با تمامی جریان های برانداز در داخل و خارج کشور مخالف اند.

یادمان باشد که خامنه ای از نیمه دوم دهه هفتاد معتقد به دو جناحی کردن بدنه حکومت

شد، تا توسط آن بتواند بخشی از مردم ایران را حامی رژیم بکند. مع هذا، خامنه ای در طول دو دهه از اصلاح طلبان محافظه کار حکومتی حمایت می کرد، اما از بعد از خیزش های ملی دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸، این رویکرد خامنه ای تغییر کرد و «معتقد به گفتمان یکدست کردن قدرت در دست خودش شد. بنابراین، از اینجا بود که خامنه ای حمایتش از اصلاح طلبان حکومتی کاهش داد.»

اما در خصوص تبیین گفتمان ولایت فقیه، آبراهامیان «به تقلید از رویکرد هانا آرنست، به تبیین گفتمان ولایت فقیه رژیم می پردازد». آن چنان که قبلاً هم اشاره کردیم در تبیین توتالیتریسم، هانا آرنست یک اصطلاحی دارد به نام «عصر ظلمت». او معتقد است که «عصر ظلمت در دوران توتالیتریسم تکوین پیدا می کند». معنای عصر ظلمت از نظر او آن است که «سیاست ناممکن می شود و یا افول می کند». برای هانا آرنست «سیاست به معنای تلاش برای دستیابی به حکومت نیست. سیاست از نظر او همان چیزی است که ارسطو مطرح می کرد»، یعنی عبارت است از «هنر هم زیستی» یا به عبارت دیگر سیاست از نظر هانا آرنست «شرایطی است که شهروندان به صورت آزاد و هم زیستی بتوانند در سرنوشت شان حضور داشته باشند و یا با مشارکت در تعیین سرنوشت خودشان سیاست را تعریف کنند.»

علی ایحال، از اینجا است که «تعیین سرنوشت مشترک شان به صورت آزاد می باشد» و باز از

نظر او «هر زمانی که مردم نتوانند به صورت آزاد با هم مشارکت کنند، و سرنوشت خودشان را تعیین نمایند، این به معنای آن است که سیاست دچار اختلال شده است». عصر ظلمت از نظر هانا آرنت «زمانی است که نظام‌های توتالیتار چراغ‌های قلمرو عمومی را خاموش کرده‌اند». از نظر هانا آرنت «وقتی که چراغ‌های قلمرو عمومی در عصر ظلمت توسط نظام توتالیتار خاموش بشود، این به معنای آن است که مردم نمی‌توانند از قلمرو عمومی وارد عرصه مشارکت اجتماعی بشوند و نمی‌توانند چهره هم دیگر را در عرصه عمومی ببینند». بنابراین در عصر ظلمت از نظر او «دیگر از آزادی بیان در جامعه خبری نیست». در عصر ظلمت «تمامی استفاده‌های تبلیغاتی در خدمت حاکمیت است و استفاده تبلیغاتی در قلمرو عمومی برای مردم چیزی را آشکار نمی‌کند». عصر ظلمت از نظر هانا آرنت «به معنای عصر بی معنایی است»، در عصر ظلمت «خود نظام توتالیتار بیشترین صداها را در عرصه عمومی ایجاد می‌کند. برای اینکه صداها کمتر به گوش مردم در قلمرو عمومی برسد». از نظر او در عصر ظلمت «مردم به جای اینکه با هم صحبت کنند، با خودشان صحبت می‌کنند».

باری در چارچوب این رویکرد هانا آرنت است که آبراهامیان در خصوص گفتمان توتالیتاریسم ولایت فقیه حاکم می‌گوید: «علت بحران گفتمانی رژیم این است که رژیم و مردم از دو گفتمان متفاوت سخن می‌گویند و همین

امر باعث گردیده که نه رژیم، و نه مردم نمی‌خواهند گفتمان هم دیگر را بشنوند» (و یا به قول هانا آرنت، «در عصر ظلمت مردم و حاکمیت دیگر صداها را نمی‌شنوند) رژیم در چارچوب «گفتمان خودش از ولایت فقیه و نمایندگی خدا سخن می‌گوید، اما مردم در خیابان‌ها در باره حقوق انسان، آزادی، برابری و حقوق زنان سخن می‌گویند».

آبراهامیان در بخشی دیگر از گفته‌هایش می‌گوید: «افرادی که در شورش پاییز ۱۴۰۱ به خیابان‌ها آمدند، از زبان اسلام با رژیم حرف نمی‌زدند. آنها شاید آثار ژان ژاک روسو را نخوانده باشند، اما در باره حقوق انسان‌ها حرف می‌زنند»، او می‌گوید «بحران گفتمانی بین پایینی‌ها و بالایی‌ها جامعه ایران یک بحرانی است که هر روز عمیق‌تر می‌شود و رژیم هرگز توان حل آن را ندارد». در نتیجه همین امر باعث گردیده است که «امروز حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد جامعه ایران هنوز به مشروعیت دینی باور داشته باشند اما ۸۰ درصد دیگر جامعه به گفتمان روشنفکری و روشنگری باور دارند». آبراهامیان می‌گوید، «تنها راه حل رژیم این است که به سمت شبیه به آنچه در دوران خاتمی شاهد بودیم حرکت کند». خلاصه حرف آبراهامیان در این قسمت از گفته‌هایش این است که:

اولاً می‌گوید «گفتمان کنش‌گران خیزش پاییزی ۱۴۰۱ گفتمان حقوق انسانی بوده است که با حقوق الهی که رژیم از آن دم می‌زند یکسان است». در خصوص این گفته

آبراهامیان یک اشتباه کامل در شناخت جوهر گفتمانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وجود دارد زیرا گفتمانی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «یک گفتمان فقهاتی یا اسلام فقهاتی است. نه اسلام بازسازی شده تطبیقی اقبال و شریعتی». بدون تردید تفاوت بین دو اسلام فقهاتی خمینی یا رژیم مطلقه فقهاتی با اسلام بازسازی شده تطبیقی معلمان کبیرمان علامه محمد اقبال لاهوری و شریعتی در این است که «پایه اسلام فقهاتی بر تکلیف و تعبد و تقلید استوار است»، اما پایه انسانی اسلام بازسازی شده تطبیقی اقبال و شریعتی آن چنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید:

«انسان خداگونه‌ای تبعیدی، جمع ضدین، یک پدیده دیالکتیکی، خدا-شیطان، روح-لجن، اراده آزادی که خود سرنوشتش را می‌سازد. مسئول، متعهد، گیرنده امانت استثنائی خداوند، مسجود همه فرشتگان، جانشین خداوند در زمین، عاصی حتی بر خدا، خورنده میوه ممنوع بینایی، مطرود بهشت تبعید شده به این کویر طبیعت، با سه چهره عشق (حوا) عقل (شیطان) عصیان (میوه ممنوع) و مأمور تا در تبعیدگاه خویش (طبیعت) بهشتی انسانی بیافریند، و در نبرد دائمی خویش، از لجن تا خدا، به معراج رود تا این حیوان رسوبی لجن، خلق و خوی خدا گیرد» (م. آ. ج ۱۶ - ص ۶۴).

ثانیاً آبراهامیان «بحران گفتمانی بین پایینی جامعه بزرگ ایران با بالایی‌های قدرت یک بحرانی می‌داند که هر روز عمیق‌تر می‌شود

و رژیم حاکم هم هرگز توان حل این خندق بین بالایی‌های با پایینی‌های جامعه بزرگ ایران را ندارد» که از نظر او راه حل این بحران این است که «رژیم به‌سمت دوران سید محمد خاتمی در نیمه دوم دهه هفتاد و نیمه اول سال ۸۰ (یعنی از خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد ۱۳۸۴) برود». از نظر آبراهامیان دولت ۸ ساله سید محمد خاتمی راه حل همه بحران‌های امروز جامعه ایران است که این حرف حتی مخالف خود سیدمحمد خاتمی که در سال ۱۳۸۴ در پایان ۸ سال عمر دولتش با ریختن چند قطر اشک گفت: «من جز یک آبدارچی برای نظام نبوده‌ام» و بعد از او شیخ حسن روحانی هم پس از ۸ سال رئیس‌جمهوری نظام، در آخر کار گفت: «من کاری برای مردم نتوانستم بکنم» و مسعود پزشکیان که شاگرد مستقیم سید محمد خاتمی هست، هم پس از گذشت ششم ماه از عمر دولتش در روز پنج‌شنبه ۸ آذر ماه ۱۴۰۳ می‌گوید: «نمی‌شود ۴۵ سال از انقلاب گذشته باشد و مشکلات مملکت روزبه‌روز بدتر شده باشد. خب اگر ما راه درست انتخاب کرده‌بودیم، و اگر این راه درست را درست رفته‌بودیم، خب چرا اینجا هستیم؟ یک جای کارمان می‌لنگد که اینجا می‌یم. ما مقصریم. من الان تو جایگاهی که قرار گرفته‌ام واقعاً بیشتر در عذاب و فشار هستم.» ●

ادامه دارد

«حقیقت دموکراسی»

«حقیقت سوسیالیسم» و

«حقیقت جامعه مدنی»

۹۹

علی ایحال از آنجایی که «جنبش روشنگری ارشاد معلم کبیرمان شریعتی درست در بستر جهانی شدن سرمایه به سرکردگی امپریالیسم آمریکا صورت گرفت» لذا به همین دلیل از نظر او (در تبیین مبارزه رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بر پایه برنامه و گفتمان و مانیفست دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران) این غلط بود که بگوییم خوب سرمایه جهانی شده که شده، ما چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ همچنین در این رابطه او بر این باور بود که «این غلط است که در عصر امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه بگوییم که جهانی شدن سرمایه حق حاکمیت را از دولت‌ها سلب کرده است» چراکه این رویکرد باعث می‌گردد تا «در عرصه تبیین استراتژی مبارزه رهایی‌بخش جایگاه دشمن داخلی از نظر دور بداریم».

برای مثال در جامعه ایران با مطلق کردن امپریالیسم آمریکا در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران یعنی دولت دکتر محمد مصدق، این رویکرد باعث می‌گردد تا جایگاه رژیم کودتایی پهلوی و جایگاه روحانیت حوزه‌های فقهاتی (تحت هژمونی سید ابوالقاسم کاشانی و بهبهانی و بروجردی) در آن کودتا نادیده بگیریم و همچنین این رویکرد باعث می‌گردد تا به این تحلیل غلط برسیم که مثلاً در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با صیانت از سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقهاتی حاکم و تکیه بر رویکرد نئو لیبرالیستی تجویز شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در راستای همان جهانی شدن سرمایه نقشی در غارت و استثمار ملت از ملت و طبقه از طبقه سرمایه جهانی در کشور ایران ندارد.

عنایت داشته‌باشیم که امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا جنگ دوم جهانی در راستای جهانی کردن سرمایه‌های امپریالیستی خود (برعکس گذشته رویکرد امپریالیست‌ها) ابتدا از استحاله حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی (توسط کودتا یا حمله نظامی مثل کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران) در راستای بسترسازی برای جهانی کردن سرمایه شروع کردند و در مرحله دوم بود که همین کشورهای امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا توسط پروژه‌های رفرم اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در کشورهای پیرامونی (مثل پروژه رفرم سال ۴۱ - ۴۲ شاه - کندی در کشور ایران) تلاش کردند تا بسترها جهت انباشت سرمایه‌های جهانی و امپریالیستی در کشورهای پیرامونی فراهم بکنند تا شرکت‌های بین‌المللی سرمایه جهانی و امپریالیستی بتوانند بیایند و در کشورهای آن‌ها سرمایه‌گذاری

بکنند (که برای فهم بیشتر موضوع می‌توانیم به ورود کنسرسیوم نفتی که بلافاصله پساً کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به ایران آمدند و به عقد قراردادهای غارت‌گرایانه نفتی و سلطه بر صنایع نفتی و سرمایه‌گذاری در آنجا پرداختند توجه بکنیم).

بنابراین از اینجا بود که از فرایند پساً جنگ دوم جهانی هر قدرت سیاسی در کشورهای پیرامونی در پیوند با قدرت سیاسی کشورهای امپریالیستی و متروپل شرایطی را به وجود آوردند که سرمایه جهانی وارد مرزها کشورهای پیرامونی بشود و شرایط برای ادغام سرمایه‌های جهانی با سرمایه ملی در کشورهای پیرامونی فراهم بکنند. و به عبارت بهتر «شرایط برای نابودی سرمایه‌های ملی در کشورهای پیرامونی توسط سرمایه‌های امپریالیستی فراهم بکنند.»

باری در همین رابطه بود که در دهه ۴۰ با ورود معلم کبیرمان شریعتی از اروپا به کشور ایران و «شروع جنبش‌های بخشی او بر پایه استراتژی آگاهی‌بخش‌اش در جامعه استبدادزده و فقه‌زده و استثمارزده ایران او در آغاز برای تبیین رویکرد آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه‌اش در چارچوب برنامه و مانیفست و گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقادش در فرایند پساً کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و جنبش ارتجاعی خمینی در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش و در شرایط جهانی شدن سرمایه و پروژه رفم شاه - کندی سال‌های ۴۱ - ۴۲ به تحلیل مشخص از شرایط جدید جامعه ایران پرداخت» چراکه شریعتی به‌خوبی (پس از بازگشت از اروپا به ایران) دریافته‌بود که در آن شرایط خودویژه «کشور ایران وارد فرایند جدیدی در عرصه سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی یا فرهنگی شده‌است و فهمیده‌بود که بدون فهم

و درک و شناخت و تحلیل مشخص از آن شرایط مشخص آن روز جامعه بزرگ ایران او هرگز و هرگز نخواهد توانست به مبارزه‌های بخشی و آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه‌اش در بستر استراتژی آگاهی‌بخش مورد نظر خود دست پیدا کند.»

مع الوصف آن چنانکه خود او در نامه ۴۰ صفحه‌ای (در برابر پرسش‌های سرتیپ بهرامی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت خراسان رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی در تاریخ ۱۳۴۷/۰۴/۰۴ مطرح می‌کند استناد به شریعتی به روایت اسناد ساواک انتشار از مرکز اسناد انقلاب اسلامی رژیم توتالیتار و مطلقه فقهاتی - جلد اول - ص ۱۲۵ تا ۱۸۳) مطرح می‌کند. او در این رابطه ابتدا به تحلیل رفم ارضی سال ۱۳۴۱ شاه - کندی در بستر جهانی شدن سرمایه می‌پردازد و توسط آن تحلیل مشخص از شرایط است که او درمی‌یابد که در تمامی کشورهای پیرامونی من جمله کشور ایران هر قدرت سیاسی و رژیم و حکومتی در حال به وجود آوردن شرایطی در کشورش می‌باشد تا بتواند سرمایه جهانی را وارد مرزهای خود بکند و به همین دلیل رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی از فردای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چهاراسبه به‌دنبال امضای قراردادهای بین‌المللی جهت بسترسازی ورود سرمایه جهانی به کشور بوده است. برای اینکه رژیم کودتایی و توتالیتار پهلوی به سرمایه‌های امپریالیستی و در رأس آن‌ها امپریالیسم آمریکا بگوید که در درون مرزهای ایران شرایط برای انباشت جهانی سرمایه آماده است.

لذا از اینجا بوده است که در فرایند پساً کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آن‌ها امپریالیسم آمریکا به شرکت‌های سرمایه‌دار جهانی اعلام کرده‌بودند که شما می‌توانید در کشور ایران برای سرمایه رقابت بکنید. مجدداً تأکید کنیم که

این وضعیت در کشور ایران در آن شرایط صورت خلق الساعه نداشت چرا که امپریالیسم آمریکا نقش مؤثری در جهانی کردن سرمایه به خصوص در فرایند پسا جنگ دوم جهانی داشت و دلیل این امر هم آن بود که امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی به این واقعیت دست پیدا کرده بود که اگر هر کشور سرمایه داری و متروپل مثل آلمان هیتلر بخواهد به صورت مستقل از دیگر کشورهای امپریالیستی و متروپل سرمایه داری از سرمایه های خود حمایت بکند و مانع ورود سرمایه های آمریکایی در کشورهای پیرامونی بشوند، آن وقت امپریالیسم آمریکا ناچار می شود که برای تأمین منابع به کشورهای پیرامونی (مانند تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا در جنگ خلیج دهه آخر قرن بیستم و جنگ به کشورهای خاورمیانه از تجاوز نظامی به افغانستان تا تجاوز نظامی به عراق و لیبی و سوریه از سال ۱۲۰۱ الی الان) حمله نظامی بکند و همچنین اگر امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا جنگ دوم جهانی دنیا را به چند امپراطوری مثل امپراطوری انگلستان و فرانسه و غیره تقسیم می کرد آن وقت هم سرمایه های امپریالیستی پراکنده می شدند. پس از آنجا بود که در فرایند پسا جنگ جهانی دوم امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به این نتیجه رسیدند که بهتر است دنیای جدیدی بسازند که در آن دنیای جدید سرمایه بتواند به صورت سرمایه جهانی از همه حصر و مرزها آزاد بشود و سرمایه بتواند به هر جایی که می خواهد برود و محدود به چند کشور در جهان نشود.

علی ایحال بدین ترتیب بود که دیگر لازم نبود که «امپریالیسم آمریکا در فرایند پسا جنگ دوم جهانی مانند امپریالیسم های گذشته (دوران استعمار) رسماً در کشورهای پیرامونی حضور مستقیم داشته باشد»

(شکست مفتضحانه امپریالیسم آمریکا در این شرایط پس از ۲۰ سال اشغال نظامی کشور افغانستان مولود بازگشت امپریالیسم آمریکا به همان رویکرد گذشته کشورهای امپریالیستی دوران استعمار می باشد) همچنین بدین ترتیب بود که «کشورهای پیرامونی (من جمله کشور ایران) در فرایند پسا جنگ جهانی دوم مجبور شدند تا بازارهای داخلی خودشان را برای کشورهای امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا باز کنند.»

علی هذا معلم کیرمان شریعتی «در عرصه تبیین مبارزه رهایی بخش و آزادی خواهانه و برابری طلبانه اش در بستر استراتژی آگاهی و در کادر برنامه و گفتمان و مانیفست دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای خودش پس از بازگشت از اروپا با عمده کردن شعار مبارزه همه جانبه با «زر و زور و تزویر» و یا به چالش کشیدن سه «قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی حاکم بر جامعه بزرگ ایران در آن شرایط در دو مؤلفه سلبی و ایجابی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای یا اجتماعی کردن قدرت سیاسی، قدرت معرفتی و قدرت اقتصادی در جامعه ایران فصلی نوین در عرصه نظریه پردازی و نبرد گفتمان دموکراسی خواهانه و مرزبندی با لیبرال دموکراسی سرمایه داری و سوسیال دموکراسی اروپا گشود که به صورت یک روند (نه یک پروژه تمام شده نظری) این رویکرد دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی در طول ۴۵ سال گذشته (از سال ۵۵ الی الان) در عرصه نظری و عملی توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دنبال شده است.» ●

ادامه دارد

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

خامسا صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید، «تکوین حرکت امام‌حسین از ۲۸ رجب سال ۶۰ در مدینه یک حرکت بالبداهه تعریف می‌کند». البته در صفحات ۶۴ تا ۶۷ کتاب شهید جاوید او تلاش می‌کند که «با طرح انواع بیعت، مبارزه امام‌حسین در پروسه عاشورا به‌صورت تدافعی تحلیل نماید». او می‌گوید:

«می‌دانیم که امام‌حسین مسلم را به کوفه فرستاد تا اگر شرایط مساعد باشد از مردم بیعت بگیرد... حقیقت بیعت این است که کسی دست به‌دست دیگری بدهد و عهد و قراردادی با وی استوار کند و ملتزم شود بدان عمل نماید. بیعت اقسامی دارد که در اینجا به چند قسم از آن اشاره می‌شود: «بیعت متابعت، بیعت به خلافت، بیعت برای جهاد». بیعت متابعت آن است که بیعت کننده ملتزم شود

ثالثاً تأکید می‌کنیم که «ترم به کار برده در این رابطه توسط صالحی نجف‌آبادی، صلح‌طلبی امام‌حسین با یزید و عبیدالله زیاد است در صورتی که یزید و عبیدالله زیاد در اوج انتظار خود از امام‌حسین تنها به‌دنبال یک بیعت یک‌طرفه اجباری خشک و خالی بودند، که البته هرگز و هرگز امام‌حسین حاضر به قبول آن هم نمی‌شد» بنابراین، برعکس داوری صالحی نجف‌آبادی، «هرگز در پروسه حرکت عاشورای حسین (در سال‌های ۶۰ تا ۶۱ یعنی از ۲۸ رجب سال ۶۰ که امام‌حسین پس از امتناع از بیعت با یزید از مدینه به مکه هجرت می‌کند تا دهم عاشورای ۶۱ که مبارزه امام‌حسین با حکومت فاسد بنی‌امیه وارد نبرد مسلحانه می‌شود) صحبت صلح شرافتمندانه بین امام‌حسین و یزید و عبیدالله مطرح نبوده است» چراکه «حکومت فاسد و ظالم و ضد مردمی بنی‌امیه می‌دانستند که حسینی که هرگز از آغاز تا انجام این پروسه حاضر به یک بیعت خشک و خالی آن هم به‌شکل اجباری با یزید نمی‌شود، چگونه می‌تواند وارد صلح شرافتمندانه با یزید بشود؟»

سؤالی که در اینجا قابل طرح است اینکه «آیا صالحی نجف‌آبادی نمی‌داند که امام‌حسینی که از آغاز تا انجام حاضر به قبول یک بیعت اجباری خشک و خالی با یزید نبود، این امام‌حسین چگونه می‌تواند با یزید و عبیدالله زیاد وارد پروسه صلح شرافتمندانه بشود؟»

یادمان باشد که «تمامی شعارهای امام‌حسین به‌خصوص در روز عاشورای ۶۱ هجری در کربلا جوهر مبارزه با باطل و رویکرد حق‌طلبانه داشته است.»

رابعاً صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید «از آغاز تا انجام حرکت امام‌حسین را یک حرکتی فردی می‌داند که یاران او به‌صورت مقلد و مقلد از او دنباله‌روی می‌کردند.»

چیزهایی را که در ضمن بیعت به وی پیشنهاد می‌شود، بپذیرد و بدان عمل کند و این در حقیقت بیعت پیروی از اسلام است. بیعت به خلافت آن است که بیعت کننده پشتیبانی خود را از خلیفه جدید اظهار کند، بیعت برای جهاد آن است که بیعت کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان کسی که با وی بیعت می‌کند اعلام دارد. بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت برای جهاد با دشمن بود و مردم در این بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین با حکومت یزید پیکار نماید. آیا بیعت برای جهاد می‌تواند هدفی به‌جز برگرداند خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود داشته‌باشد؟... آنگاه که گروه‌هایی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود اعلام کردند و به‌طور اطمینان بخشی اظهار وفاداری نمودند، حجت بر امام تمام می‌گردد و بر او واجب می‌شود که قدرت موجود را برای برگرداندن خلافت به کار بندد و زمام امور را به‌دست بگیرد و از این راه دین پایمال شده را زنده نماید. نکته قابل ملاحظه این است که اقدام امام برای تشکیل حکومت اسلامی و برچیدن حکومت ظلم دارای جنبه اتمام حجت نیز هست و به تعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است و هم اتمام حجت» (شهید جاوید، ص ۶۴ - ۶۹ - سطر ۱۶ به بعد).

آنچه که از عبارات فوق صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید برای ما قابل فهم است اینکه: «صالحی نجف‌آبادی در عبارات فوق برای اینکه آن نگاه غلط‌اش به حرکت امام حسین (در پروسه پنج ماه دوازده روز، از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) به خیال خودش تئوریزه نماید، دست به دامن بیعت و انواع بیعت شده‌است که البته به لحاظ موضوعی درست است، اما

نتیجه‌ای که او از این موضوع گرفته است کاملاً اشتباه می‌باشد» اشتباه صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید «به‌خاطر آن پیش‌فرض غلط اولیه است که در باب حرکت امام حسین داشته است، و آن پیش‌فرض غلط او این بوده که از نظر او امام حسین برای کسب قدرت و حکومت و خلافت از مدینه در ۲۸ رجب حرکت کرده نه برای چیزی دیگر».

صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید، «تمام تلاشش بر این امر قرار دارد که این اصل غلط پیش‌فرض ذهنی خودش را توجیه فقهی و تاریخی و حتی کلامی بکند». لذا در همین رابطه است که «ما بر این باوریم که رویکرد صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید، یک رویکرد انطباقی است، نه یک رویکرد تطبیقی». و دلیل انطباقی بودن رویکرد صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید به‌خاطر همین موضوع است که او، اول یک پیش‌فرض برای خود در نظر گرفته است، و بعد در کتاب شهید جاوید تلاش می‌کند که تمام حرکت و مبارزه امام حسین و مسلم بن عقیل و غیره در آن کاسه از قبل تعیین شده بریزد.

پرواضح است که «تا زمانی که ما به غلط بودن آن اصل اولیه مورد ادعای صالحی نجف‌آبادی دست پیدا نکنیم، هرگز نمی‌توانیم بر کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی نقد علمی بکنیم». شاید بهتر باشد که موضوع را این‌چنین مطرح کنیم که اگر «روش نقد در این امور به دو صورت آنی و لمی تقسیم نماییم، و روش آنی حرکت از کل به جزء تعریف کنیم و برعکس روش لمی را حرکت از جزء به کل تعریف نماییم، در این صورت می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که

امکان نقد کتاب شهید جاوید از طریق لمی یا حرکت از جزء به کل یا شیوه استقرایی وجود ندارد.»

دلیل آن هم این می‌باشد که اصلاً صالحی نجف‌آبادی، «از طریق لمی یا استقرایی به نتایج گرفته شده در کتاب شهید جاوید حرکت نظری و ذهنی نکرده است، بلکه برعکس او از طریق آنی، ابتدا یک کل را برای خود به عنوان پیش فرض در نظر گرفته است، و سپس برای تعریف و تشریح و تبیین آن غلط پیش فرض خودش به لحاظ تاریخی و فقهی و کلامی حرکت است.» در نتیجه «این رویکرد غلط آنی او و حرکت از کل به جزء باعث شده است تا صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید خود به صورت گزینشی هم در عرصه فقهی و هم در عرصه کلامی و هم در عرصه تاریخی وارد بشود» یعنی در تاریخ حرکت امام حسین «تنها بر آن مواردی تکیه کند که در راستای تعریف و تحلیل و تبیین آن اصل غلط پیش فرض خودش باشد.»

باز هم تأکید و تکرار می‌کنیم و از این تکرار خود هرگز خسته نمی‌شویم که «آن اصل غلط پیش فرض اولیه صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید، همان اعتقاد غلط او نسبت به اینکه انگیزه امام حسین در پروسه حرکت عاشورا، کسب قدرت سیاسی و دستیابی به حکومت و خلافت از بالا، از طریق دستیابی به نیروی نظامی و اجتماعی بوده است»، تمامی تئوری پردازی غلط صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید در راستای تبیین و تعریف و توجیه این اصل غلط و این پیش فرض غلط او می‌باشد. به طوری که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «اگر ما بتوانیم به صورت علمی و تحلیلی

و تاریخی و کلامی ثابت کنیم که این اصل پیش فرض صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید غلط می‌باشد، بدون تردید ستون خیمه نظری و فقهی و کلامی و تاریخی شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی و رویکرد انطباقی او در این رابطه فرو خواهد ریخت.»

عنایت داشته باشیم که در این رابطه «تنها با رویکرد تطبیقی به پروسه عاشوری ۶۰ - ۶۱ هجری امام حسین است که ما می‌توانیم به نقد علمی کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی بپردازیم و باز در این رابطه است که ما می‌توانیم داوری کنیم که «متأسفانه در چارچوب رویکرد تطبیقی، هنوز کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی مورد نقد همه جانبه قرار نگرفته است». آن چنانکه باید بگوییم، «تمامی نقدهای صورت گرفته در باب کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی یا از زاویه رویکرد دگماتیستی و ارتجاعی توسط اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی به این کتاب صورت گرفته و یا از زاویه انطباقی تاریخی و کلامی و حتی فقهی انجام گرفته است». به طوری که حتی نقد معلم کبیرمان شریعتی در کتاب شهادت و یا مجموعه آثار جلد ۱۹ صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۳ به کتاب شهید جاوید صالحی نجف‌آبادی هم با شیوه و رویکرد انطباقی صورت گرفته است، چراکه «شریعتی هم مانند صالحی نجف‌آبادی در شهادت و پس از شهادت ابتدا یک اصل غلط به عنوان پیش فرض ذهنی و نظری خود در نظر گرفته است، و سپس در دو کنفرانس شهادت و پس از شهادت تلاش می‌کند تا توسط تاریخ و کلام به تبیین و تحلیل آن اصل غلط اولیه مورد اعتقاد خود بپردازد.» ●

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأَمَرْتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

الهی می‌پردازد.

۲ - این آیه تأکید می‌ورزد که «جامعه بشری در فرایند اولیه بدوی خویش، صورت امت واحده داشته‌اند و اختلافی در میان آنها وجود نداشته‌است.»

۳ - این آیه تأکید می‌ورزد که «پس از ایجاد اختلاف در امت واحده اولیه بشری بود که پیامبران الهی مبعوث شدند و لهذا تا زمانی که جامعه بشری صورت امت واحده داشته‌است، پیامبری الهی وجود نداشته‌است و اصلاً امت واحده بدوی نیاز به بعثت انبیاء الهی نداشته‌است.»

۴ - این آیه در خصوص «اختلاف در جامعه بشری بر دو نوع اختلاف تأکید می‌کند، یکی اختلاف طبیعی که قبل از بعثت انبیاء الهی در امت واحده بشری به‌صورت جبری شکل گرفته است و همین اختلاف بستر ساز

أُمَّةً: از ماده «ام - یام» گرفته شده‌است که به‌معنای «قصد» است و جماعت یا جامعه دلالت بر مردمی می‌کند که دارای یک قصد و روش باشند. بنابراین امت بر هر جماعتی اطلاق نمی‌شود بلکه تنها بر جماعتی اطلاق می‌شود که افراد آن دارای یک مقصد و یک هدف باشند و این مقصد واحد رابطه واحدی میان افراد باشد و لذا در قرآن این کلمه برای یک فرد هم به کار برده شده: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ... - ابراهیم امتی بود عبادتگر برای خدا» (سوره نحل - آیه ۱۲۰).

بُعَى: انحراف و سرپیچی از حق و عدالت در جامعه و ستم‌پیشگی می‌باشد.

بَعَثَ: انگیزتن از خواب و بی‌خبری است.

نَبِيٍّ: به‌معنای کسی است که وحی نبوی نزد اوست.

كِتَابٍ: صیغه فعال از ماده «ک - ت - ب» است و کتاب هر چند برحسب اطلاق متعارف‌اش مستلزم نوشتن با قلم بر روی کاغذ است ولی هر بیان و بلکه هر معنای غیر قابل نقض را هم کتاب خوانده‌اند و لذا در همین رابطه است که قرآن، خود قرآن را هم کتاب می‌خواند. «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ...» (سوره ص - آیه ۲۹).

باری، آنچه از آیه فوق برای ما قابل فهم است اینکه:

۱ - این آیه «به تبیین فلسفه نبوت و یا هدف بعثت انبیاء

بعثت انبیاء الهی شده است، اختلاف دومی که در آیه فوق بر آن تأکید می‌ورزد اشاره به آن اختلافی است که پس از بعثت پیامبران و در غیبت آن پیامبران توسط متولیان دین یا روحانیت وابسته به آن دین در جامعه بشری به علت منفعت‌طلبی و ستیزه جویی به وجود آمده است.»

بدون تردید «از نظر قرآن این اختلاف دوم خطرناک‌تر از اختلاف اول بوده است» چراکه از نظر قرآن، «اختلاف اول موتور حرکت تکاملی جامعه بوده است، اما اختلاف دوم عامل انحطاط جوامع بشری شده است» پس به بیان دیگر، «در آیه فوق اختلافات در جامعه بشری گذشته به دو دسته تقسیم می‌کند، یکی اختلافات جبری و غریزی مولود دیالکتیک طبیعی و اجتماعی بشر گذشته و دیگری اختلافاتی است که توسط روحانیت وابسته به دین پیامبران الهی (که منشأ ستم‌گری و طغیان روحانیت یا متولیان دین بعد از پیامبران بوده است) می‌باشد.»

۵ - آیه فوق که «تفصیل تاریخ اجتماعی بشریت بیان می‌کند، نشان می‌دهد که نوع انسان و اجتماعی که فعلاً نسل‌اش در روی زمین زندگی می‌کند مولود و سنتز پروسه تکامل طبیعی و اجتماعی گذشته بوده است و هرگز در پروسه تکوین خود صورتی مستقل و منفک از پروسه تکامل وجود آن هم به شکل دفعی نداشته است.»

۶ - آیه فوق نشان می‌دهد که «اختلافات اولیه‌ای که بستر ساز فلسفه نبوت و یا فلسفه بعثت انبیاء الهی در امت واحده اولیه شده است، ریشه اجتماعی داشته است نه ریشه فردی هر چند که در پروسه آن اختلافات دارای ریشه

اجتماعی خود باعث رشد اختلافات فردی بین افراد جامعه هم شده است». البته در خصوص اختلافات دوم یا اختلافاتی که در دین توسط متولیان دینی یا روحانیت ادیان و مذاهب در فرایند پسا وفات و غیبت انبیاء به وجود آمده است، باز هم این اختلافات دوم منشأ فردی نداشته بلکه منشأ گروهی توسط روحانیت متولیان آن دین داشته است. آن چنانکه همین موضوع قرآن در آیه ۱۹ سوره یونس بر آن تأکید می‌نماید:

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ - مردم در آغاز به جز یک امت واحد نبودند ولی بعداً اختلاف در آنها تکوین پیدا کرده است و اگر قضائی از پیش از ناحیه پروردگار تو رانده نشده بود میان آنان در آنچه اختلاف می‌کردند حکم می‌شد»

در آیات ۱۱۸ - ۱۱۹ سوره هود می‌گوید:

«... وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ - إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلَئِكَ خَلَقَهُمْ ...»

- انسان‌ها لایزال در اختلاف‌اند مگر کسانی که پروردگارت به آنها رحم کرده باشد و برای همین هم خلق‌شان کرده است»

۷ - بیان: «... وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ... بَغْيًا بَيْنَهُمْ...» در آیه فوق نشان دهنده آن است که «اختلافات دوم یا اختلاف در دین و یا توسط دین در جامعه بشری تنها از ناحیه متولیان روحانیت دین بوده است و انگیزه آنها از اختلافات طغیان و بغی بوده است.

۸ - بیان: «... وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره بقره - آیه ۲۱۳) در آیه فوق

نشان دهنده آن است که «رشد فکری و آگاهی جامعه بشری پس از اختلاف گمراه کننده توسط ایمان به کتاب و وحی نبوی بود که عامل هدایت آنها شده است.»

باری، حال با عنایت به تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره و پیوند محوری و موضوعی بین آیه ۲۱۳ بقره با آیات ۸ و ۹ و ۱۰ سوره شوری آنچه که می‌توانیم در تفسیر آیات ۷ تا ۱۲ سوره شوری به‌صورت محوری در اینجا مطرح کنیم اینکه:

الف - در ۷ آیه فوق سوره شوری «قرآن به‌دنبال تبیین فلسفه نبوت پیامبران الهی و در رأس آنها پیامبر اسلام می‌باشد.»

ب - علت و دلیل اینکه در آیه ۷ سوره شوری «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...» «غرض از نازل کردن قرآن انذار عرب زبانان می‌داند»، این است که آن چنانکه قبلاً هم در تفسیر این سوره مطرح کردیم این آیه در فرایند حرکت مکی پیامبر اسلام نازل شده‌است، یعنی در شرایطی که این حرکت مراحل اولیه تکوین خود را طی می‌کرده است و مسلمانان محصور در مکه و در چنگال صاحبان قدرت حاکم به سر می‌بردند طبیعی است که آن چنانکه قرآن در آیه ۲۱۴ سوره شعراء «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ - ای پیامبر فامیل خودت را انذار بده» مطرح می‌کند، مخاطب این آیه حداکثر می‌توانست عرب زبانان عربستان باشد.

پر پیداست که «اگر قرآن و پیامبر اسلام از همان آغاز تکوین حرکت‌شان شعار جهانی و تاریخی بودن حرکت خودشان را مطرح می‌کردند توسط این چپ روی حرکت آنها بدون تردید در نطفه نابود می‌شد» بنابراین باید

توجه داشته باشیم که هرگز «بین آیه ۷ سوره شوری که می‌گوید غرض از نازل کردن قرآن انذار عرب‌زبان‌ها می‌باشد با آیه ۸۷ سوره ص «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» که می‌گوید قرآن ذکری و اندازی است برای همه بشریت تناقضی وجود ندارد، چراکه دعوت پیامبر اسلام در جهانی شدن تدریجی و مرحله به مرحله و پروسی بوده است، نه دفعی و یکبارگی.»

همچنین در این رابطه لازم است که توجه داشته باشیم که آن چنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، قرآن یا وحی نبوی پیامبر اسلام (برعکس وحی نبوی پیامبران الهی ماقبل پیامبر اسلام که همگی آنها به‌صورت دفعی و خارج از مبارزه اجتماعی و انسانی و سیاسی آنها شکل گرفته‌اند) به‌صورت مشخص در بستر مبارزه روزمره پیامبر اسلام و در عرصه‌های مختلف تجربه فردی و انسانی و اجتماعی و تاریخی مادیت پیدا کرده است. به‌طوری‌که در این رابطه باید داوری کنیم که «در میان پیامبران الهی، پیامبر اسلام تنها پیامبری است که در تاریخ زندگی و مبارزه کرده است، دیگر پیامبران الهی همگی خارج از تاریخ زندگی کرده‌اند و زندگی و حیات پیامبرانه آنها صورت اساطیری دارند نه صورت تاریخی.» ●

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

۲۱

در ایام حیات خود عمر بن خطاب خلیفه دوم هم این امر به واسطه گشاده دستی وی بی‌اثر مانده بود زیرا وی دستور داد تا چهار پنجم غنایم مربوط به بیت‌المال مسلمین میان سپاهیان نظامی تقسیم بشود و تنها یک پنجم از غنایم به خزانه و بیت‌المال مسلمین واریز گردد در نتیجه همین امر باعث گردید تا اقلیتی از مردان صاحب کفایت قسمت اعظم این ثروت روزافزون را به چنگ آورند. اشراف قریش در مکه و مدینه با این ثروت‌ها قصرهای مجلل بنیاد کردند زیر در شهرها خانه‌ها داشت و هم او هزار اسب و ده هزار برده داشت عبدالرحمان بن عوف هزار شتر و ده هزار برده و چهل هزار دینار نقد داشت» (تاریخ ویل دورانت - ج ۴ - ص ۶۰).

خامساً نهادینه شدن الیگارش‌ی جدید بر پایه قدرت جنگ‌سالاران باعث گردید که شرایط حکومت خلفا در دوران ۲۵ سال پس‌ا رحلت پیامبر اسلام و در ادامه آن در دوره ۲۰ ساله معاویه بن ابی سفیان به سمت اقتدارگرایی مطلق پیش برود.

سادساً به موازات نهادینه شدن اقتصاد غارت و غنیمتی بر پایه فتوحات و نهادینه شدن قدرت جنگ‌سالاران شرایط جهت حاکمیت رانت در مؤلفه‌های مختلف در عرصه تقسیم ثروت‌های بیت‌المال به وجود آمد.

سابعاً به موازات تقسیم ناعادلانه ثروت‌های بیت‌المال بر پایه رانت حکومتی و سیاسی و رانت جنگ‌سالاری و رانت قومی و قبیله‌ای، شرایط جهت تکوین فراگیر طبقه جدید به وجود آمد که برای فهم این مهم کافی است که در اینجا به آماری از ویل دورانت در خصوص ثروت‌های سردمداران طبقه جدید تکوین یافته پس‌ا رحلت پیامبر اسلام اشاره بکنیم. او در تاریخ ویل دورانت می‌نویسد:

«گرچه عمر بن خطاب خلیفه دوم فاتحان جنگ‌های خارجی را از خرید زمین کشاورزی منع کرده بود و عمر بن خطاب به دنبال آن بود که با این کار خود جنگ‌سالاران در خارج از عربستان به حال سپاهی‌گری به‌مانند و دولت معاش آنان را فراهم کند تا ارزش جنگی خود را حفظ کنند. ولی دستورات عمر بن خطاب خلیفه دوم پس از مرگش فراموش شد. البته

باری از آنجایی که هنگام وفات عمر بن خطاب خلیفه دوم هنوز کار فتح ایران به پایان نرسیده بود و یزدگرد با بقایای خود مقاومت می‌کرد با به قدرت رسیدن عثمان بن عفان مابقی کار فتح ایران توسط عثمان انجام گرفت و در ادامه آن بود که عثمان بن عفان خلیفه سوم در چارچوب همان رویکرد تکیه بر فتوحات و اقتصاد غارت و غنیمتی و تقسیم نابرابر و رانتی سونامی غنائیم جنگی (بر پایه رانت سیاسی و رانت نظامی و رانتی قومی و قبیله‌ای) عمل می‌کرد و جهت گسترش دامنه اقتدار حکومت خودش او به اروپا و آفریقا هم حمله کرد و قدرت خود را تا مغرب زمین گسترش داد و آفریقا را به تصرف درآورد و آندلس در اروپا را مورد حمله قرار داد. همچنین در زمان عثمان بن عفان خلیفه سوم بود که معاویه بن ابی سفیان (که توسط عمر به فرمانداری شام نصب شده بود) توانست آرزوهای جاه‌طلبانه خودش را تحقق بخشد چراکه معاویه در زمان عثمان به جنگ دریایی با رومی‌ها پرداخت و قبرس را فتح کرد.

یادآوری می‌کنیم که در زمان عمر بن خطاب خلیفه دوم معاویه بن ابی سفیان فرماندار انتصابی عمر در شام چندین بار کوشید تا با رومی‌ها جنگ دریایی بکند ولی عمر این اجازه به معاویه نداد تا او بدون موافقت و صلاحدید حکومت مرکزی دست به جهان‌گشایی بزند و از مرزهای شام به قلمرو روم نفوذ کند. بدون تردید انگیزه معاویه در این رابطه آن بود که با وسیع‌تر کردن قلمرو حکومتش و استفاده

از ثروت سرشار رومی‌ها، زمینه حکومت آینده خودش را به‌عنوان یک سالار و سردار مجاهد با سابقه نهادینه کند که البته با وفات عمر و جانشین شدن عثمان بن عفان شرایط برای تاخت تاز معاویه فراهم گردید و او توانست در جنگ با رومی‌ها و فتح قبرس و آندلس قدرت سیاسی و نظامی خود را نهادینه بکند. طبیعی است که کمترین حاصل این رویکرد عثمان بن عفان آن بود که دیگر برعکس دوره عمر «مرکزیت حکومت از بین برود و کارگزاران او (و در رأس آنها معاویه بن ابی سفیان) بدون توجه به مصالح کلی مملکت خودسرانه و به طمع غنائیم جنگی (در چارچوب همان اقتصاد غارت غنیمتی نهادینه شده در زمان عمر) و ارضاء هوا و هوس و کسب اشتهار، دست به تجاوز جنگی خارجی بزنند».

یادمان باشد که این رویکرد آن‌چنان نهادینه شده بود که حتی عبدالرحمن بن خلدون تونسی در قرن هشتم هجری (بیش از ۷۰۰ سال بعد) در کتاب «مقدمه تاریخ العبر» خویش از رویکرد معاویه دفاع می‌کرد. او در این رابطه در دفاع از معاویه بن ابی سفیان می‌نویسد:

«چون معاویه هنگام آمدن عمر به شام با ابهت و شکوه و لباس پادشاهی و سپاهیان گران و بسیج فراوان با عمر بن خطاب ملاقات کرد، عمر این وضع را ناپسند شمرد و گفت: ای معاویه آیا به‌روش کسرایان (خسروان ایران) گراییده‌ای؟ معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین

من در مرزی می‌باشیم که با دشمنان روبه‌رو هستم و ما را در برابر مباحثات ایشان به آرایش جنگ و جهاد نیازمندی است. عمر خاموش شد و او را تخطئه نکرد زیرا استدلال او به یکی از مقاصد دین بود؛ و اگر منظور ترک پادشاهی از اساس می‌بود به چنین پاسخی در باره پیروی از کسرایان (خسروان) و اتخاذ روش آنان قانع نمی‌شد بلکه به کلی او را به خروج از آن روش بر می‌انگیخت و منظور عمر از کسرویت اعمال ناستوده‌ای بوده است که ایرانیان در کشورداری به کار می‌بسته‌اند از قبیل ارتکاب باطل و ستم‌گری و جفاکاری و پیمودن راه‌های آن ستم‌گری و غفلت از خدا. و معاویه پاسخ داد که مقصود از این جاه و جلال کسرویت ایران و امور باطل ایشان نیست بلکه نیت و قصد او در راه خداست؛ و از این رو عمر خاموش شد. وضع صحابه نیز چنین بوده است. آنان کشورداری و کیفیات آن را فرو می‌گذاشتند و عادات و رسوم آن را از یاد می‌بردند از بیم آنکه مبادا به باطل اشتباه شود و چون پیامبر خدا (ص) در حال احتضار بود، ابوبکر را در نماز جانشین کرد زیرا نماز از مهم‌ترین امور دین به‌شمار می‌رفت و مردم به خلافت او تن در دادند و خلافت عبارت از واداشتن عموم مردم با حکام شرع است و نامی از پادشاهان در میان نبود زیرا این امر در مظان باطل بود و در آن روزگار کشورداری از شیوه‌های کافران و دشمنان به‌شمار می‌رفت. ابوبکر بدین وظیفه چنانکه خدا خواسته بود همت گماشت و سنت‌های

صاحب شرع را به کمال پیروی کرد و با مرتدان به پیکار برخاست تا آنکه تمام عرب‌ها در گرد اسلام متحد شدند. آنگاه با عمر پیمان بست و او نیز راه و روش وی را پیروی کرد و با ملت‌های دیگر به نبرد برخاست و برای‌شان غلبه یافت و برای قوم عرب مباح کرد تا آنچه را در تصرف ملت‌های دیگر از امور دنیا و پادشاهی می‌یابند از آنان باز ستانند و بر تازیان غلبه یافتند و کشورداری را از آنان باز ستانند. آنگاه خلافت به عثمان بن عفان رسید و سپس علی (رض) خلافت یافت و همه آنان از پادشاهی دوری می‌جستند و از شیوه‌های آن پرهیز می‌کردند و به سبب تازگی و سادگی اسلام و بادیه‌نشینی عرب این خوی در آنان استوار شده بود. از این رو بیش از تمام ملت‌ها از امور دنیوی و ناز و نعمت آن دور بودند خواه از نظر دین‌شان که ایشان را به پرهیز از نعمت‌های دنیوی دعوت می‌کرد و خواه از لحاظ بادیه‌نشینی و مساکن‌شان و وضع سر بردن با خشونت و دشواری و تنگی معیشت و خو گرفتن بدان. چنانکه قبيله مضر بیش از تمام اقوام جهان در مضيقه غذایی و سختی معیشت بودند چه آنان که در حجاز می‌زیستند که سرزمینی تهی از کشتزارها و وسایل دامپروری است و از نواحی آباد و مزروعی و غلات و حبوب و دیگر محصولات آن سرزمین‌ها به سبب دوری مسکن و جایگاه محروم بودند تا اینکه عصبیت عرب در زیر لوای دین متحد گردید زیرا خداوند ایشان را به نبوت محمد (ص) گرامی داشته‌بود. از

این رو به‌سوی کشورهای ایران و روم لشکر کشیدند و سرزمین‌هایی را که خداوند بر حسب وعده صدق به آنان ارزانی داشته‌بود مطالبه کردند و سلطنت را به‌زور باز ستاندند و به امور دنیای خود اقدام کردند. در نتیجه دریای پهناور از رفاه و توانگری به‌دست آوردند به حدی که سهم یک تن سواره از غنایم در برخی از غزوات سی هزار زر (دینار) یا قریب بدان شده بود و بدین سبب بر ثروتی استیلا یافتند که حد و حصر نداشت و چون حالت بادیه‌نشین‌ی و سادگی آن قوم رفته رفته پایان یافت و چنانکه گفتیم طبیعت کشورداری که از مقتضیات عصبیت است فراز آمد و قهر و غلبه یافتند کشورداری ایشان هم در حکم رفاه و آسایش مالی و افزایش ثروت قرار گرفت؛ یعنی این غلبه و جهان‌گشایی را در راه باطل به کار نبردند و از مقاصد دیانت و اصول و مذاهب حق و حقیقت گامی فراتر ننهادند و هنگامی که میان علی و معاویه اختلاف و فتنه در گرفت که بر مقتضای عصبیت پدید آمده‌بود روش آنان در این باره نیز متکی بر اصول حق و اجتهاد بود و مبارزه‌ای که با یکدیگر آغاز کرده‌بودند برای مقصود و غرض دنیوی یا برگزیدن باطل یا کینه‌ورزی نبود چنانکه گاهی ممکن است کسی به غلط چنین توهمی کند و ملحدی هم بدان بگراید. بلکه آنها یعنی علی و معاویه از روی اجتهاد در راه حق اختلاف پیدا کردند و نظر یکی با دیگری مخالف بیرون آمد و در نتیجه به جنگ و کشتار دست یازیدند. هر چند

علی بر حق بود ولی معاویه هم در این باره قصد باطل نداشت بلکه او آهنگ حق کرد ولی در اصابت به‌حق خطا کرد و همه در مقاصدی که داشتند بر حق بودند. آنگاه طبیعت و خاصیت کشور داری اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فرد واحدی زمام حکومت را در دست می‌گرفت و ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه‌اش رد کند چه این وضع از امور طبیعی به‌شمار می‌رفت و خاصیت و طبیعت عصبیت او را بدان سوق می‌داد و خاندان امویان این جامه را بر او پوشاندند و هر که از پیروان ایشان در اقتضای از حق بر طریقه معاویه نمی‌بود دیگر افراد قبیله به مخالفت با او بر می‌خاستند و در این راه جان‌فشانی می‌کردند و اگر معاویه ایشان را به‌جز این طریقه وادار کرد و با آنان در حکومت مطلقه و خودکامگی به مخالفت بر می‌خاست بی‌گمان به‌جای وحدت کلمه و هم‌گرایی که از مهم‌ترین امور به‌شمار می‌رفت به نفاق و تشتت آرا دچار می‌شد در صورتی که حفظ یگانگی و اتحاد در نظر او با اهمیت‌تر از امری بود که در پی آن چندان مخالفتی وجود نداشت» (مقدمه ابن‌خلدون - ترجمه محمد پروین گنابادی - فصل تحول خلافت به پادشاهی - ص ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ از سطر ۱۷ به‌بعد). ●

ادامه دارد